

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۷

آوریل ۲۰۱۲



مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۷

آوریل ۲۰۱۲

هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفروف

سرویراستار: ایگور پاتکراتینکو

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کورووی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

پادشاهی سعودی: پایان سلطه	اتحادیه اورآسیایی: ایران بی میل نیست همراه با
حیدر جمال.....۱۵	روسیه باشد
جناب رئیس جمهور، آخر چرا اسراییل؟	نیکلای کالچوگین.....۲
ایگور پانکراتنکو.....۱۸	پژواک نزدیکی روابط بین ترکیه و آمریکا در مرزهای
آلکساندر دوگین: اتحادیه اورآسیایی و گفتگوی	شمالی ایران
اورآسیایی	آندری آرشف.....۵
آلکساندر دوگین.....۲۴	جنجال و خبر هیجان بر انگیز به وقوع نپیوست:
اشتباه سرنوشت ساز ارتشبد ماکاروف	دستگیری شهروندان روسیه در جمهوری اسلامی
ولادیمیر شکین.....۲۸	ایران در مطابقت کامل با قوانین ایران صورت
آیا رویارویی عربستان سعودی با ایران آینده	گرفت.....۸
دارد؟	ایران: دو پیروزی در دو نبرد طی دو هفته اخیر
نیکلای کالچوگین.....۳۲	یوری فیلین.....۱۰
ماکاروف به عنوان تشخیص بیماری مغز	بحران ایرانی و مناقشه قره‌باغ
ارتش.....۳۴	سرگئی میناسیان.....۱۳

اتحادیه اورآسیایی: ایران بی میل نیست همراه با روسیه باشد

نیکلای کالچوگین

ایرانیان انتخابات ریاست جمهوری روسیه را با دقت رصد می کردند. کمتر کسی در جامعه کارشناسی جمهوری اسلامی ایران در مورد پیروزی ولادیمیر پوتین شک و تردید داشت که تهران امیدها به بهبودی روابط با مسکو در آینده نزدیک را به او بسته است. ایرانیان به تغییرات در سیاست خارجی روسیه امیدوار هستند و می خواهند شاهد موضع گیری شدید کرملین در قبال سیاست ایالات متحده در منطقه شوند. آن ها ایجاد شرایطی را هم منتفی نمی کنند که در تمایلات جدید اورآسیایی ژئوپلیتیکی روسیه برای ایران هم جایی پیدا شود.



بالاخره تهران سال هاست که با علاقه آشکار سیاسی و نظامی به شمال نگرسته و حتی موفق شده است در سازمان همکاری شانگهای به عنوان ناظر عضویت پیدا کند. ایرانیان با مسئولیت پذیری و علاقه پنهان نشدنی در مذاکرات درباره مسایل دریای خزر شرکت می کنند، آن هم نه تنها در سطح نهادهای سیاست خارجی. در این مذاکرات علاوه بر مسایل رژیم حقوقی خزر، مسایل مربوط به کشتی رانی و حمل و نقل، حفاظت و استفاده مشترک از منابع آبی و بیولوژیکی، حفاظت از محیط زیست و غیره حل می شود. گفتنی است که مواضع ایران در یک سری زمینه ها به راه کارها و پیشنهادهای روسیه بسیار نزدیک است.

ولی ایرانیان به اندازه به مراتب کمتر به سیاست داخلی و چشم انداز آن بعد از بازگشت ولادیمیر پوتین به مقام ریاست جمهوری روسیه توجه می کنند. برای مثال، برای رسانه های گروهی ایران خبرها و تفسیرها درباره تظاهرات گسترده در میدان بولوتنایا، مانژ و سایر میداین مسکو که در رسانه های گروهی غرب بازتاب گسترده ای یافت، چندان جالب نبود. ظاهراً ایرانیان گرفتاری های دیگری دارند. این کشور با واقعیات امروزی خود زندگی می کند که جدیداً برای جمهوری اسلامی ایران از حدود «محدوده سیاهی» که آمریکا و متحدان ترسیم کردند، خارج نمی شود. ایران در واقع در انتظار فاز «داغ» نظامی رویارویی با غرب به سر می برد. انزوای بین المللی و اتهامات در حق برنامه هسته ای این کشور، اعمال تخریبی و ترور دانشمندان هسته ای، تحریم اقتصادی و تعلیق واردات نفت ایران، محدودیت های مالی و انفصال از سامانه جهانی پرداخت های بانکی «سوئیفت» به یک امر عادی تبدیل گردیده است. لیست خطراتی که تهران همه روزه با آن ها دست به گریبان است، می تواند ادامه یابد. تنش دائمی نظامی و اقتصادی به یکی از پدیده های عادی زندگی این کشور ۷۵ میلیونی تبدیل شده است که آلمان، فرانسه، ایتالیا و ۳-۴ کشور کوچکتر اروپایی می توانند در خاک آن جا بشوند.

منظورم این است که ایران با توجه به توانی که دارد، می تواند برای روسیه به شریک جالبی در فضای جدید اورآسیایی تبدیل گردد. نشریات سیاسی و دیپلماتیک ایران به مقاله ولادیمیر پوتین مندرج در روزنامه «ایزوستیا» توجه نمودند. او خاطرنشان کرد که «قرار است همگرایی به روندی قابل درک، جذاب برای شهروندان و بخش تجاری، به طرح پایدار و بلندمدتی تبدیل شود که به فراز و نشیب های اوضاع جاری سیاسی و شرایط دیگر وابسته نباشد». طرح تشکیل فضای واحد اقتصادی روسیه،

بلاروس و قزاقستان مخصوص قبل از همه شرکت کشورهای فضای شوروی سابق است. ولی روسیه در صدد است به سطح بالاتر همگرایی در چارچوب اتحادیه اورآسیایی برسد. یک «الگوی اتحادیه نیرومند فراملیتی پیشنهاد می‌شود که بتواند به یکی از قطب‌های جهان معاصر تبدیل شده و در عین حال نقش پیوند موثر بین اروپا و منطقه پر تحرک آسیا و اقیانوسیه را بازی کند».

تشکیل اتحادیه اورآسیایی ناظر بر به هم اضافه کردن منابع طبیعی، سرمایه و توان انسانی کشورهای عضو است. بدون تردید، ایران از این نظر باید به عنوان شریک جالبی ارزیابی شود. ایران از بزرگترین اقتصاد در آسیای غربی و جهان اسلام برخوردار بوده و یکی از توسعه یافته ترین کشورهای منطقه در بعد تکنولوژیکی می‌باشد. به عنوان مثال، در ایران ۱۲ کارخانه خودروسازی فعالیت می‌کنند. قرار است تا سال ۲۰۲۵ حجم تولید سالانه خودروها در ایران به ۳ میلیون دستگاه برسد. طبق آمار اخیر اتحادیه جهانی فولاد (WSA)، ایران بزرگ‌ترین تولید کننده فولاد در خاور میانه است که در این کشور هر سال ۱۴ میلیون تن تولید شده و ۶ میلیون تن وارد می‌گردد. این رقم کوچکی نیست. فولاد به معنی توسعه ماشین سازی، ساختمان (پل‌ها و آرماتور)، راه‌آهن و غیره است. این نشانه صنعتی سازی است که در ایران برای آن اولویت قایل‌اند. برای اثبات این واقعیت می‌توانیم به موفقیت‌های برنامه فضایی ایران اشاره کنیم. ایران تا کنون چهار ماهواره ساخت داخلی را تولید کرده است. محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور ایران اعلام کرد که تا سال ۲۰۱۷ یک شهروند ایران به فضای کیهانی پرواز خواهد کرد که ایرانیان این کار را تحقق پذیر می‌دانند.

بدیهی است که تحریم‌های اقتصادی و مالی مانع از توسعه سریع کشور می‌شود ولی نمی‌تواند علاقه به همکاری با ایران را نهایتاً از بین ببرد. شرکت‌های کشورهای مختلف به سرمایه‌گذاری در اقتصاد جمهوری اسلامی ایران ادامه می‌دهند. طی یک سال گذشته (از ۲۰ مارس ۲۰۱۱ تا ۲۱ مارس ۲۰۱۲) سرمایه‌گذاری‌های خارجی در اقتصاد ایران به میزان ۲۷٪ نسبت به سال قبل افزایش یافته و برابر ۵,۳ میلیارد دلار شد. در سال گذشته ۱۴۰ پروژه با سرمایه‌گذاری‌های خارجی به ثبت رسید که ۷۹٪ تمام مبلغ سرمایه‌گذاری خارجی به صنایع کشور اختصاص یافت. با وجود تحریم‌ها و انزوا، تعداد جمعی پروازهای هوایی داخلی و بین‌المللی و نیز موارد عبور از حریم هوایی ایران توسط هواپیماهای خارجی به ۱ هزار پرواز در روز می‌رسد. همینجا اشاره کنیم که تهران مدتهاست که به صورت دوجانبه با بلاروس همکاری کرده و با قزاقستان روابط خوب بازرگانی و اقتصادی دارد. ایران توان بالایی گسترش روابط با روسیه را حفظ می‌کند که مانند کشورهای آسیای مرکزی در روابط با جمهوری اسلامی ایران مسأله زیرساخت روابط آینده را حل نموده است.

در خاتمه باید بگوییم که شکست نظامی جمهوری اسلامی ایران و بی‌ثباتی اوضاع این کشور برای روسیه خسارات زیادی به بار خواهد آورد. نمونه لیبی این واقعیت را به اثبات رسانده است، در حالی که توان بالقوه مناقشه در ایران خطرناک‌تر به نظر می‌آید. مناقشات بین قومی که همه سناریوهای آمریکا برقراری آزادی‌های دموکراتیک را همراهی می‌کنند، می‌توانند بر زندگی میلیون‌ها آذری، کرد، بلوچ و عرب مقیم ایران اثر بگذارند. ممکن است کسی از طرف آذربایجان در مناقشه ناگورنی قره باغ مداخله کرده و منافع روسیه را در این زمینه نادیده بگیرد که در این صورت نیروهای روسی مستقر در ارمنستان هم می‌توانند به جنگ کشانده شوند.

از دست دادن ایران خطر بروز فاجعه در زمینه مبارزه با گردش نامشروع مواد مخدر را دربر دارد. راه مستقیم ترانزیت مواد مخدر از طریق مرز ۹۳۶ کیلومتری با افغانستان باز خواهد شد. گفتنی است که در حال حاضر این کشور دو برابر بیشتر از تمام

جهان ده سال پیش، هروئین تولید می‌کند. این حجم عظیمی است که بخش قابل توجه آن در مرز ایران و افغانستان (۳۰ تن هروئین و ۴۰ تن حشیش) در مرز ایران و افغانستان توقیف می‌گردد. طبق بعضی آمارها، درآمدها از محل فروش مواد مخدر افغانی در بازارهای بین‌المللی هر سال به ۲۰ میلیارد دلار می‌رسد. این سود به تأمین مالی انواع دیگر جنایات سازمان یافته بین‌المللی و از جمله تروریسم اختصاص می‌یابد.

ایرانیان فعلاً امیدوارند که با آغاز دوره جدید ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین، تهران بتواند روابط خود را با مسکو به سطح اعتماد بیشتری برساند. البته ایرانیان در شرایط خطر برخورد احتمالی نظامی با ایالات متحده و متحدانش می‌خواهند از روسیه ضمانت‌های معین امنیت را دریافت کنند. ایران امکان الحاق به اتحادیه اورآسیایی را که ولادیمیر پوتین مبتکر آن شد، منتفی نمی‌داند که این سطح بالاتر همگرایی با روسیه و شرکای آن خواهد بود.



پژواک نزدیکی روابط بین ترکیه و آمریکا در مرزهای شمالی ایران

آندری آرشف

هفته های اخیر شاهد فشرده شدن تماس های آمریکایی-ترکی شد. حرکت دست باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا که با انگشت احمد داووداوغلو وزیر امور خارجه ترکیه را نزد خود صدا کرد و دوربین های ویدیویی این حرکت را منعکس کردند، در ترکیه به گونه های متضاد تفسیر شد. و این در حالی است که این حرکت چیزی جز نشانه آشکار مشارکت دوجانبه نیست که به ظاهر بیش از پیش تنگاتنگ می گردد و به حمایت از گروه های مسلح که در راه



سرنگونی بشار اسد رئیس جمهور سوریه مبارزه می کنند، ختم نمی شود.

مدتی پیش شبکه تلویزیونی قطری الجزیره اطلاعاتی درباره تدارک ملاقات روسای جمهوری آذربایجان و ارمنستان با پشتیبانی فعال ترکیه و ایالات متحده را پخش کرد. اعلام شد که هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا و احمد داووداوغلو وزیر خارجه ترکیه به میانجی گری بین الهام علی یف رئیس جمهور آذربایجان و سرژ سارگسیان رئیس جمهور ارمنستان خواهند پرداخت.

بحث درباره برگزاری این ملاقات بدون مشارکت رئیس جمهور روسیه در سال گذشته در آستانه اجلاس هسته ای ماه آوریل در واشنگتن شروع شد. آنکارا در آن زمان به طور فعال به واشنگتن در زمینه ترتیب دادن ملاقات چهار جانبه ایالات متحده، ترکیه، ارمنستان و آذربایجان کمک می کرد. ولی در آن زمان در روابط بین باکو و واشنگتن مشکلات وجود داشت که رئیس جمهور علی یف را بر خلاف همتای ارمنی وی به آن اجلاس دعوت نکردند. شبکه تلویزیونی آمریکایی سی-بی-اس که گزارش آن در پایگاه های اینترنتی اساسی باکو منعکس شد، این کار را به عنوان «اشتباه نابخشودنی در چارچوب راهبرد قفقاز جنوبی» واشنگتن تلقی کرد. احمد داووداوغلو وزیر امور خارجه ترکیه اظهار داشت که یک فرصت از دست رفته است.

البته هماهنگی نزدیک تر سیاست خارجی ایالات متحده و ترکیه در قفقاز جنوبی می تواند بر ثبات در منطقه مناقشه ناگورنی قره باغ اثر بسیار منفی بگذارد. حد اقل به این خاطر که بعضی سیاستمداران بی قرار ممکن است توقعات بیش از حد زیادی داشته باشند. البته بعید است که این دفعه نیز تلاش های ترکیه در جهت پیشبرد حل و فصل مناقشه قره باغ به نفع خود و باکو به جایی برسد. TRT.Russian. اطلاع می دهد که «موضع گیری انفعالی گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا باعث نگرانی ترکیه می شود» که اردوغان در گفتگوی تلفنی با باراک اوباما از همین امر شکایت کرده و پیشنهاد جدیدی مطرح نمود. وی اظهار داشت که آنکارا حاضر است نهایت تلاش های خود را برای حل و فصل مناقشه از همه جوانب مربوط به آذربایجان به عمل آورد و به رؤسای گروه مینسک (ایالات متحده، روسیه و فرانسه) پیشنهاد نمود با ارمنستان مذاکرات انجام دهند.

در جریان اینگونه مذاکرات چه موضوعی می تواند مطرح شود؟ ممکن است امتیازات اقتصادی در عوض سازش ایروان در زمینه قره باغ مطرح شود ولی این هم موضوع آشکار نیست. مدت هاست که به طور غیررسمی اعلام می شود که ارمنستان تنها در صورتی می تواند در طرح های منطقه ای ارتباطی شرکت کند که خواست های باکو را حد اقل درباره مناطق «کمربند امنیت» در امتداد جمهوری سابق ناگورنی قره باغ ارضا کند (که در این رابطه همه می فهمند که این فقط گام اول است).

این اندیشه ها قاعده تاً توسط نمایندگان ایالات متحده و نیز اتحادیه اروپا که نگران مسایل امنیت انرژی است، مطرح می شود. بحث درباره «طعمه اقتصادی» در تالارهای کنفرانس می تواند مناسب باشد ولی چطور می توان برای شهروندان ارمنستان توضیح داد که «وابستگی» فعلی انرژی به روسیه و ایران از وابستگی به آذربایجان و ترکیه بدتر است، آن هم در شرایط تضعیف کیفی دفاع و امنیت ملی در زمینه های دیگر.

در این رابطه نقطه نظر متیو برایزا یکی از روسای سابق گروه مینسک و سفیر سابق ایالات متحده در آذربایجان که کارشناس شناخته شده این مسایل محسوب می شود، می تواند جالب باشد. از اظهارات وی که در منابع آذربایجان منعکس شده است، بر می آید که «مسأله ناگورنی قره باغ حل خواهد شد. به همین منظور یک موافقتنامه چارچوبی روی میز سران دو کشور گذاشته شده است. چهار، پنج یا شش شرط مهم باید به این منظور رعایت شود. روسای جمهوری دو کشور باید حل و فصل مناقشه را بر عهده خود گرفته و به همدیگر اعتماد کنند. این خطر بزرگ سیاسی است زیرا جوامع آذربایجان و ارمنستان حاضر نیستند درباره حل این مسأله تصمیم بگیرند. ضروری است که هر دو جامعه در این مورد تجدید نظر کنند و دو رئیس جمهور خطر بزرگ سیاسی را عهده دار شوند».

به نظر نمی آید که طراحان راهبرد آمریکا در جهت کاهش این خطرات اقدام خواهند کرد زیرا در غیر این صورت هم اکنون با استفاده از امکانات فزاینده ای که دارند، آستین بالا زده و دست به کار می شدند. ولی کارشناسان فعلاً به طیف تنگ سازمان های غیردولتی محدود شده و عمدتاً آذربایجان در کشورهای ثالث جریان دارد.

البته می توان اظهارات تشریفاتی خانم نولند سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا را مبنی بر غیر مجاز بودن راه حل نظامی مناقشه قره باغ در نظر گرفت. ولی باکو در همین حال انعقاد معامله بزرگ نظامی فنی با اسرائیل را اعلام کرد. در میان کالاهای سفارش شده، موشک های ضد ناو «گابریل»، هواپیماهای بدون سرنشین «هرون» و «سرچر»، سامانه های ضد هوایی «باراک-۸» و سامانه های راداری «گرین پاین» و احتمالاً تجهیزات دیگر ذکر گردیده است. به نظر می آید که در صورت مخالفت متحد اساس و ضامن امنیت تل اوویو، انعقاد چنین قراردادی امکان نداشت. نشریه با نفوذ «فورین پلیسی» به نوبه خود اطلاع می دهد که نیروی هوایی اسرائیل به پایگاه های نیروی هوایی در خاک آذربایجان دسترسی پیدا کرده است.

ظاهراً همه این تسلیحات مخصوص جنگ علیه ناگورنی قره باغ نیست. ولی تشدید سریع تنش در خط تماس طرفین (طبق بعضی برآوردها، در سال ۲۰۱۱ تعداد حوادث در مرز نسبت به سال ۲۰۰۶، ۲۱ برابر بیشتر شد) باعث نگرانی می شود. جوشوا کوچرا، مفسر پایگاه آمریکایی «یوراثیا نت» ضمن تفسیر معامله مذکور می نویسد که «نه ایران بلکه ارمنستان باید بترسد». فکر می کنم که ارمنستان و ناگورنی قره باغ باید نترسند بلکه سیستم تأمین امنیت ملی را از جمله در بعد سیاست خارجی تکمیل نمایند.

قفقاز جنوبی گام به گام به منطقه خاور میانه بزرگ که در آن مناقشات خروشان رخ می دهند، کشانده می شود. در صورت ویرانی سوریه، ایران ناگزیر در مرکز این مناقشات قرار خواهد گرفت. همانطور که ما می فهمیم، این امر به معنی نه حل و فصل مسایل موجود بلکه ظهور مسایل جدید و جدیدتر است. البته ایالات متحده تلاش خواهد نمود مکانیزم های جدیدی را به کار گیرد که مخصوص نه حل و فصل بلکه اداره مناقشه قره باغ باشد. شاید در این مسیر امکان دستیابی به بعضی اهداف تاکتیکی وجود داشته باشد ولی این مناقشه همینطور حل نشده باقی مانده و طرفین در آینده نیز در حالت نه صلح و نه جنگ زندگی کرده و بدترین گزینه را مد نظر خواهند داشت.

جنجال و خبر هیجان بر انگیز به وقوع نپیوست: دستگیری شهروندان روسیه در جمهوری اسلامی ایران در مطابقت کامل با قوانین ایران صورت گرفت

طی چند روز اخیر توجه افکار عمومی روسیه به دستگیری دو زمین شناس روس به نام های آ. کایسین و آ. روماننکو که در زمینه استخراج طلا در جمهوری اسلامی ایران فعالیت می کردند، جلب می شد. علل گوناگون این اقدام ذکر می گردید که بعضی تفسیرهای رسانه های گروهی حالت آشکارا تحریک آمیزی داشت. رسانه های گروهی برای پخش خبرهای داغ آماده شدند. برای مثال، گزارش شبکه NTV درباره این موضوع با عنوان آشکار جنجال برانگیز «با روس هایی که در تهران دستگیر شدند، کار وحشتناکی کردند» پخش شد. ولی



در گزارش مذکور هیچ جزئیات جان خراش و تکان دهنده ای کشف نشد. لیکن آنچه که در این زمینه اهمیت دارد، اعلام خبر هیجان انگیز است. این رفتار شبیه به رفتار خروسی است که بعد از آنکه قوقولی قوقو کرد، برایش مهم نیست آفتاب طلوع بکند یا خیر.

در مورد شرایط واقعی این پرونده باید گفت که کارمندان شرکت مشترک قزاقستانی - ایرانی تولید کننده طلا به نام «زر کوه» بر اساس قانون بازداشت شدند. «ایران رو» از منابعی در نیروی انتظامی ایران که نخواستند نامشان فاش شود، مطلع شد که کایسین و روماننکو نه اجازه اقامت در ایران داشتند و نه ویزا برای کار در کشور.

بعداً معلوم گردید که کارکنان روس این شرکت قزاقستانی - ایرانی علاوه بر نداشتن اسناد لازم برای اقامت در جمهوری اسلامی ایران، از نظر کیفیت مدارک تخصصی در زمینه اکتشاف معادن طلا در خاک ایران هم مشکلات داشتند. محل سکونت زمین شناسان هم روشن نبود.

با وجود اینکه این گونه تخلفات می توانست برای دستگیر شدگان عواقب جدی به دنبال داشته باشد، طرف ایرانی طی حرکت دوستانه ای نسبت به فدراسیون روسیه، روز ۱۵ آوریل کایسین و روماننکو را آزاد نمود.

این مطلب فوراً به اطلاع کارمندان سفارت روسیه در تهران و رسانه های گروهی اساسی کشور رسید. این اطلاعات همچنین توسط آقای محمود رضا سجادی سفیر جمهوری اسلامی ایران در مسکو در گفتگوی وی با ایگور مورگولوف معاون وزیر امور خارجه روسیه و در مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری «فارس» اعلام گردید.

گذشته از آن، باید به رفتار نیک کارمندان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی با زمین شناسان روس اشاره کرد. وقتی که بر اثر استرسی که در این شرایط امر طبیعی است، بیماری قند یکی از آنها عود کرد، این شخص کمک های پزشکی را به صورت کامل و رایگان دریافت نمود. پزشکان ایرانی به حال تبعه دوم روسیه که از کسالت و ناخوشی شکایت کرد، رسیدگی کردند.

باید گفت که بار اساسی مسئولیت و تقصیر در ازای این حادثه پیش از اینکه بر دوش متخصصین دستگیر شده بیفتد، بر دوش ریاست شرکت «زر کوه» قرار دارد که اسناد لازم را به موقع برای کارکنان خود تأمین نکردند. جالب توجه است که در روسیه سازماندهی مهاجرت نامشروع موجب مجازات شدید و حتی حبس در زندان می‌شود.

در شرایط تشدید قوانین مهاجرتی در فدراسیون روسیه هر تلاشی برای به بازی گرفتن دستگیری روس‌هایی که از قوانین مهاجرتی یک کشور مستقل تخلف کردند، باعث تعجب می‌شود.

از آغاز سال جاری در روسیه سرویس فدرال مجریان حکم دادگاه به «رهایی از شر» این گونه مهاجران نامشروع پرداخته که نتایج فعالیت آن‌ها نظیر دستگیری‌های گسترده، با علاقه زیادی توسط شبکه NTV پخش می‌شود که کارمندان این شبکه حتی برای یک لحظه مشروعیت و حقانیت این رفتار را زیر علامت سؤال نمی‌برند. چطور می‌توان در این مورد تردید کرد در حالی که «قانون سخت است ولی این قانون است».

جدیداً کنستانتین رومودانوفسکی رئیس فدرال مهاجرت پیشنهاد کرد که مسئولیت در ازای سازماندهی ورود غیرقانونی به روسیه شدت یابد. طبق پیشنهاد وی، افرادی که بر اساس ماده ۳۲۲،۱ قانون کیفری فدراسیون روسیه مقصر شناخته شدند، باید به حبس تا ۱۰ سال زندان محکوم شوند. به عبارت دیگر، این جرم جزو جنایات سنگین اعلام شده است.

ولادیمیر پوتین برنده انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ هم به مسأله مهاجران غیرقانونی پرداخت و در یکی از مقالات برنامه‌ای خود پیشنهاد نمود کارکنان غیر قانونی برای مدت ۵ الی ۱۰ سال از خاک روسیه اخراج گردند.

اگر عرف جا افتاده فدراسیون روسیه در نظر گرفته شود، معلوم خواهد شد که در رابطه با پرونده روماننکو و کایسین به ما پیشنهاد می‌کنند از سیاست استاندارد دوگانه پیروی کنیم که روزنامه نگاران معمولاً کشورهای غرب را به این کار متهم می‌کنند.

بنا بر این، همه تلاش‌ها برای بخشیدن رنگ سیاسی یا هر رنگ دیگر «غیر معیشتی» به حادثه دستگیری دو شهروند روسیه در ایران، هیچ پایه و اساسی ندارد. طرف ایرانی نه تنها در مطابقت کامل با قوانین خود رفتار کرده بلکه نسبت به فدراسیون روسیه و اتباع آن ارادت و دوستی فراوانی از خود نشان داد.

در این رابطه نمی‌توان از یک ملاحظه دیگر خودداری کرد. در بعضی رسانه‌های گروهی این موضوع رد و بدل می‌شود که حادثه با دو شهروند روسیه تنها به برکت پافشاری بی نظیر و تأکید وزارت امور خارجه روسیه بر خواست‌های خود بدون خسارات خاص سیاسی پایان یافت. بگذار این ادعاها بر عهده روزنامه نگاران باقی بماند. ما در این اواخر بارها شاهد بی تفاوتی و بی علاقه‌گی شگفت‌انگیز وزارت امور خارجه نسبت به شهروندان کشورمان شده‌ایم که قربانی بازی‌های سیاسی گردیدند. همه ما پرونده خلبانان روس در تاجیکستان، پرونده ویکتور بوت، پرونده ایرینا برگست و مسأله حقوق شهروندان روسیه در ترکمنستان را به خاطر داریم. هر موقعی که طرف مقابل با شدت بی میلی خود را به بررسی مسأله حقوق شهروندان روسیه اعلام می‌کند، وزارت امور خارجه روسیه عقب نشینی می‌نماید. ولی وقتی که طرف دیگر ضمن ابراز حسن نیت و تمایل به همکاری سعی می‌کند با روسیه کنار بیاید، بعضی رسانه‌های گروهی جار «پیروزی دیپلمات‌های روس» را می‌زنند و رجز خوانی می‌کنند. منطلق آن‌ها ساده است: جنجال خوفناکی به دست نیامده و بعید است که جزئیات با نمک و تکان دهنده اعلام شود. ولی رسانه‌های باید مطالب خود را بنویسند...

ایران: دو پیروزی در دو نبرد طی دو هفته اخیر

یوری فیلین

عجیب است ولی حقیقت دارد: ایران معاصر از استعداد شگفت انگیزی در زمینه پیروز شدن در شرایط مقرون به شکست برخوردار است. این کشور تحت تحریم قرار دارد و با خطر تجاوز نظامی واقعی اسرائیل و آمریکا روبرو می گردد (تنها نیروهای آمریکایی در آب های نزدیک به سواحل ایران بیش از ۴۰۰ دستگاه موشک بالدار «توماهوک» دارند) ولی دیپلماسی ایرانی ضمن نمایش شجاعت



بی امان (که همانطور که بعداً معلوم شد، بر محاسبه هوشیارانه ضعف های حریف استوار بود) به یورش متقابل تن داده و ... برنده می شود. حتی اگر این فقط یک موفقیت مقطعی باشد، باز هم شکستی نیست که دشمنان ایران چشم به راه آن نشسته اند.

دو پیروزی در دو نبرد طی دو هفته گذشته. این حساب امتیازها به نفع ایران در مقابله آن با حریفانش طی دو هفته اخیر می باشد.

نتایج هیجان برانگیز ملاقات در استانبول که فوراً در سراسر جهان به زبان ها افتاد، همزمان حمله دیگر به ایران را کم رنگ کرد که «همسایگان» عرب آن در خلیج فارس تقریباً همزمان با غرب شروع کردند. البته مشکل بتوان این یورش را یورش خالص عربی دانست زیرا سایه ائتلاف ضد ایرانی غرب پشت سر همسایگان ناراحت از دست ایران به چشم می خورد.

کار از آنجا شروع شد که روز ۶ آوریل ایالات متحده با شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس با عضویت عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، عمان، بحرین و کویت درباره ایجاد سامانه واحد ضد موشکی توافق کرد که گویا بایستی به مقامات ایرانی «پیام درستی» بدهد. ایالات متحده همزمان با «شخصیت های همان نمایشنامه» در نزدیکی سواحل ایران رزمایش بزرگ نظامی برگزار کرد. بدیهی است که همه خواست های تهران مبنی بر پایان دادن به این رزمایش نادیده گرفته شد.

ولی تهران موفق گردید به این نمایش زور پاسخ مؤثری بدهد. روز ۱۱ آوریل (یعنی قبل از ملاقات استانبول با گروه ۵+۱ که در حد زیادی برای ایران سرنوشت ساز بود) محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران از جزیره کوچک ابو موسی واقع در دهانه تنگه هرمز بازدید کرد. ایران این جزیره را جزو لاینفک سرزمین خود می داند. امارات هم مدعی آن است. اعمار عربی آمریکا از ایران انتظار این رفتار «زنده» را نداشتند و به هیستری و غوغا افتادند.

شیخ عبدالله بن زاید آل نهیان وزیر خارجه امارات رفتار رئیس جمهور ایران را «نقض فاحش حاکمیت امارات بر سرزمین خود» دانست. امارات، سفیر خود را از تهران فراخوانده و از مقامات ایران عذرخواهی درخواست نمود. وقتی امارات فهمید که عذرخواهی دریافت نمی کند، شیخ عبدالله بن زاید آل نهیان گویا نتوانست بیش از این خود را کنترل کند و اظهار داشت که

«هر گونه اشغال اراضی عربی، اشغال است. هیچ فرق قابل توجهی بین اشغال اسرائیلی کرانه باختری، ارتفاعات جولان، جنوب لبنان و غزه وجود ندارد. هیچ سرزمینی برای ما از سرزمین دیگر عزیزتر نیست».

به دنبال آن روز ۱۷ آوریل شورای همکاری در جلسه اضطراری خود که در دوحه به مناسبت «نقض فاحش حق حاکمیت امارات متحده عربی» تشکیل شد، بیانیه‌ای صادر کرد که در آن آمده است: «شورای همکاری کشورهای عربی خلیج (عرب‌ها ترجیح می‌دهند خلیج فارس را خلیج العرب یا فقط خلیج بنامند - هیأت تحریریه) ضمن ابراز همبستگی با امارات متحده عربی از تمامی تدابیر آن در جهت اعاده حقوق و حاکمیت بر جزایر اشغال شده پشتیبانی می‌نماید. شورا از ایران دعوت می‌کند به اشغال جزایر پایان داده و دعوت امارات را به جستجوی راه حل صلح‌آمیز و عادلانه مسأله از طریق مذاکرات دوجانبه یا توسل به دادگاه بین‌المللی بپذیرد».

طبیعی است که واشنگتن از متحدان خود پشتیبانی نمود. مارک تونر سخنگوی رسمی وزارت امور خارجه آمریکا اظهار داشت: «ایالات متحده قدر تلاش‌های امارات در حق ایران را دانسته و از تهران به ابراز واکنش به ابتکارات امارات و حل مسأله از طریق مذاکرات مستقیم دعوت می‌کند. رفتاری چون دیدار احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور ایران از جزیره ابو موسی تنها حل و فصل این مسأله را دشوار می‌سازد».

تهران ابتدا در برخورد با ادعاهای امارات و متحدانش در شورای همکاری خویشتن داری از خود نشان داده و تأکید نمود که سفر محمود احمدی‌نژاد به یکی از مناطق کشور امر داخلی ایران است و اینکه تهران مانند سابق مایل است با امارات روابط توسعه داده و بر سوء تفاهم احتمالی غلبه کند. ولی بعد از آن تهران مجبور شد بیانات خود را شدت بخشیده و پاسخ مناسبی بدهد.

ایران طی پیامی که به سازمان ملل فرستاد، بر حق حاکمیت خود بر سه جزیره خلیج فارس تأکید نمود. در این سند آمده است که «ایران ادعاهای امارات متحده عربی و عربستان سعودی را قاطعانه رد کرده و تأکید می‌نماید که جزایر ابو موسی، تنب بزرگ و تنب کوچک جزو لاینفک سرزمین ایران می‌باشند». روز سه‌شنبه گذشته محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور ایران بی‌پرده اظهار داشت که ایران به همه تهدیدها علیه تمامیت ارضی آن به وسیله زور پاسخ خواهد داد.

بنا بر این همسایگان عربی ایران که از همان اول (به ابتکار آمریکا) خودشان این آش را پختند، الآن به صلابت آهنین موضع‌گیری تهران برخوردند. در این شرایط امارات تنها در دنیای خیال و رؤیا می‌تواند روی این جزایر حساب کند در حالی که ایران در گذشته گام‌هایی در جهت حل اختلافات به نفع امارات برداشته بود.

خود عرب‌ها تا حدودی در بن بست واقع شده‌اند. تنها امید آن‌ها به حل و فصل نظامی مسأله توسط آمریکایی‌ها است. ولی آمریکا عجله نمی‌کند به عرب‌ها خدمت کرده و «عدالت پایمال شده» توسط ایران را احیا نماید. این کار در سال انتخاباتی برای باراک اوباما مناسب نیست.

ولی کشورهای عربی عضو شورای همکاری به تنهایی نمی‌توانند ایران را مجازات کنند. جدیداً جواد شبیری طی مطلبی با عنوان «ایران یا عربستان سعودی: چه کسی در قطر رد پای خود را باقی گذاشته است؟» که مخصوصاً برای «ایران رو» نوشته

شده بود، اطلاع داد که در داخل خاندان های حاکم حاشیه خلیج فارس و شبه جزیره عربستان دعوای کم نظیری رخ داده است که می تواند به جنگی بی امان تبدیل شود. بدیهی است که ایران از این درگیری های داخلی فقط سود می برد.

خود محمود احمدی نژاد از بازدید اخیر خود از ابو موسی سود برد، ولی این دفعه در زمینه سیاست داخلی. مگر کسی از ایرانیان می توانست قاطعیت او را در زمینه دفاع از حاکمیت کشور در برابر تجاوزات خاندان های عربی نپسندد؟

با کمال تأسف باید گفت که ایالات متحده هم از این قضیه جنجال بر انگیز سود می برد که این امر قطعاً باب طبع مقامات ایران نیست. آمریکا با راه اندازی طرح «پدافند ضد موشکی علیه ایران» موفق به تشدید روحیات ضد ایرانی کشورهای همسایه ایران و به دست آوردن حربه جدیدی برای اعمال نفوذ در اوضاع منطقه شده است. البته اگر ایران به تشکیل ائتلاف ضد ایرانی توسط آمریکایی ها، پاسخ نداده بود، آمریکا از نفوذ بیشتری برخوردار می شد. و حالا قاطعیت محمود احمدی نژاد امکان کاهش هرچه بیشتر برد آمریکا را داد.

بحران ایرانی و مناقشه قره‌باغ

سرگئی میناسیان

اواخر ماه مارس سال ۲۰۱۱ مقاله معروفی درباره احتمال استفاده نیروی هوایی اسرائیل از پایگاه های هوایی آذربایجان برای وارد کردن ضربه به تأسیسات هسته‌ای ایران در مجله معتبر آمریکایی «فورین پلیسی» درج گردید. این مقاله در سراسر جهان غوغای بی نظیری برانگیخت: ایران واکنش غضبناکی از خود نشان داد، اسرائیل ابراز اعتراض و نومیدی کرد (دولت باراک اوباما را به تنظیم فرار اطلاعات برای بازدارندگی از عملیات یکجانبه جنگی تل‌آویو متهم کردند)، آذربایجان فوراً این اطلاعات را تکذیب نمود. ولی این مقاله در داخل منطقه و خارج از آن توجه زیادی را به خود جلب کرد. قبل از همه به خاطر احتمال از سرگیری عملیات جنگی در ناگورنی قره‌باغ همزمان با «غریو» بحران نظامی ایرانی.

واکنش نامتناسب عصبی و آمیخته به نگرانی آذربایجان هم استدلال جدی به نفع آن است که در صورت بروز بحران نظامی پیرامون ایران از سرگیری عملیات جنگی در ناگورنی قره‌باغ امری اجتناب ناپذیر نخواهد بود. کارشناسان، روزنامه نگاران و شخصیت های سیاسی آذربایجان در رابطه با بحران ایرانی خوشبینی چندانی از خود نشان نمی دهند. این امر با دقت تمام به وسیله تحلیل اقلام تسلیحات و مهماتی به اثبات می رسد که آذربایجان مایل است در چارچوب قرارداد بزرگ ۱,۶ میلیارد دلاری بخرد که اواخر سال گذشته با اسرائیل منعقد کرد. این قرارداد عمده‌تاً حالت «ضد ایرانی» دارد. با وجود این که مقامات آذربایجان با اصرار ظاهر سازی می کنند که این تسلیحات علیه ارمنستان و ناگورنی قره‌باغ در نظر گرفته شده است، واقعیت اینطور نیست.

در چارچوب این قرارداد قرار است آذربایجان سامانه های موشکی ضد هوایی «باراک-۸» را بخرد که تا کنون تنها به صورت یکی از سامانه های ضد هوایی دریایچه تولید می‌شد. این سامانه در حال حاضر توسط خود اسرائیل به عنوان مهمترین وسیله پدافند هوایی و دفاع از سکوها استخراج گاز در میادینی در نظر گرفته می شود که جدیداً در فلات قاره قسمت شرقی مدیترانه کشف گردیدند. همچنین مقداری از موشک های ضد ناو اسرائیلی «گابریل-۲» خریده خواهد شد. بدیهی است که در شرایطی که نیروهای ناگورنی قره‌باغ به علت عدم دسترسی به دریای خزر هنوز صاحب نیروی دریایی نشده‌اند، هدف اصلی این تسلیحات، دفاع از سکوها نفتی و گازی و زیرساخت استخراجی در قسمت آذربایجانی دریای خزر در برابر ضربات موشکی و هوایی از سوی ایران و مقابله با نیروی دریایی ایران خواهد بود.

«قرارداد اسرائیلی» همچنین ناظر بر خرید رادار Green Pine ۲۰۸۰ EL/M است که به عنوان یکی از عناصر پدافند موشکی و هوایی برای دفاع از زیرساخت نفتی آذربایجان مورد استفاده قرار خواهد گرفت (ممکن است دو آتشبار سامانه «اس-۳۰۰ پ ام او -۲ فاوریت» ساخت روسیه هم به همین منظور مورد استفاده قرار گیرد). این سامانه ها برای ارمنستان و ناگورنی قره‌باغ تنها از این نظر خطر نسبی ایجاد می‌کنند که کارآیی ضربات بازدارنده سامانه های موشکی عملیاتی - تاکتیکی و تاکتیکی Scud-b ۷۲K۹ و Tochka-u ۱-۷۹۰K۹ ارتش ارمنستان را کاهش می دهند. ولی معلوم است که هدف اصلی این روند به روز آوری پرهزینه نیروی ضد هوایی آذربایجان که از سطح مقابله با ضربات بالقوه از سوی نیروی هوایی و سامانه

های موشکی زمینی ارتش ارمنستان بالاتر است، دفاع در برابر زرادخانه به مراتب بزرگتر جمهوری اسلامی ایران است که دربرگیرنده دهها سامانه زمینی موشکی با برد و کاربرد مختلف است. رادار-2080 EL/M Green Pine علاوه بر هشدار مقدم از پرتاب موشک‌های ایرانی، می‌تواند برای سرکوب رادیو الکترونیکی پدافند هوایی ایران به کار گرفته شود. همچنین پهپادهای «هرون» که در چارچوب این قرارداد خریداری می‌شوند و برد آنها از سرزمین ارمنستان و ناگورنی قره‌باغ بیشتر است، عمدتاً برای ایران خطر ایجاد خواهند کرد. آذربایجان به احتمال قوی از این وسایل برای عملیات اکتشافی در قسمت جنوبی ایرانی دریای خزر و برای نظارت بر مناطق شمال غربی ایران به منظور کشف پرتاب موشک‌های ایرانی از روی سکو های سیار استفاده خواهد کرد.

شاید ظاهر سازی به حالت «ضد ارمنی» این قرارداد که اواخر سال ۲۰۱۱ منعقد شد، به وسیله اطلاعاتی تقویت شود که اسرائیل همچنین خمپاره انداز خودرو ۱۲۰ میلی‌متری «کاردوم» و سامانه های موشکی ضد تانک «اسپایک» را به ارتش آذربایجان می‌فروشد. نباید فراموش کرد که صدور این تسلیحات اسرائیلی و نیز خودروهای زرهی «سופا» و توپ های خودرو ۱۵۵ میلی متری «آتموس-۲۰۰» به آذربایجان از سال ۲۰۰۸ یعنی مدت ها قبل از انعقاد قرارداد بزرگ اخیر با اسرائیل شروع شده بود.

در مورد عامل بازدارنده دوم یعنی موضع گیری منفی جامعه بین المللی در قبال از سرگیری عملیات جنگی در ناگورنی قره‌باغ، باید گفت که اوضاع به نفع باکو شکل نمی‌گیرد. از نظر سیاسی، احتمال استفاده آذربایجان از شرایط فوق العاده منطقه‌ای (برای آغاز جنگ در ناگورنی قره‌باغ) با مخالفت ایالات متحده، مبتکر بالقوه اساسی عملیات علیه ایران و نیز بازیگران اساسی جهانی و منطقه‌ای در زمینه ایران (روسیه، اتحادیه اروپا و حتی ترکیه) روبرو خواهد شد. بعید است که کسی از آنها به تشدید بیشتر اوضاع منطقه ای در قفقاز جنوبی و پیرامون ناگورنی قره‌باغ علاقه مند باشد، آن هم در شرایط عواقب منفی جهانی ناشی از عملیات علیه ایران.

بنا بر این، به نظر می‌آید که استفاده از «کاتالیزاتور اورانیومی» ایرانی برای از سرگیری عملیات جنگی در ناگورنی قره‌باغ، امری بیش از حد خطرناک و پر هزینه است. در هر حال، با تجزیه و تحلیل عوامل نظامی و سیاسی که در شرایط جاری مبرم و معتبر جلوه می‌کنند، واقعیت همینطور جلوه می‌کند.

پادشاهی سعودی: پایان سلطه

حیدر جمال

هر آنچه که در شبه جزیره عربستان رخ می دهد، با مسایل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارتباط بلافصل و مستقیم دارد. این دو فضای بزرگ و خودکفا از سال های اول صدر اسلام قطب های داخلی دارالاسلام (جهان اسلام، سرزمین اسلام) بودند که بین آنها همیشه تعامل، تنش، نفوذ متقابل و رقابت مشاهده می شد. طی دهساله های پایانی قرن ۲۰ عربستان سعودی که بزرگترین کشور شبه جزیره است، نسبت به فروپاشی پادشاهی ایرانی که ۲۵۰۰ سال عمر کرده بود، حساسیت زیادی از خود نشان داد. البته در گذشته، در دوران پهلوی، آل سعود که تقریباً همزمان با آخرین خاندان شاهنشاهی ایران پا به صحنه جهانی گذاشته بودند، به ایران عشق چندانی نمی ورزیدند. ولی بعد از سال ۱۹۷۹ این فقدان عشق و محبت جای خود را به خصومت آشکار و رویارویی ژئوپلیتیکی دارد.

و حالا معلوم گردیده است که در فضای جغرافیایی شبه جزیره عربستان رژیمی وجود دارد که ریاض را به چالش کشانده و معتقد است که آل سعود از هیچ حق استثنایی برای کنترل مراکز معنوی ندارد که چشم ها و قلوب یک میلیارد و نیم مسلمان دیندار جهان را به خود جلب می کنند.

حمد بن خلیفه آل ثانی در سال ۱۹۹۵ که زمانی بسیار پیچیده و در حد زیادی سرنوشت ساز بود، کودتایی علیه پدرش به عمل آورد. در آن زمان جنگ اول چچن در بحبوحه خود بوده و جامعه روسی در پی تصاحب قدرت توسط یلتسین و آغاز تجاوز در شمال قفقاز توسط وی دستخوش بحران عمیقی شده بود. روابط بین روس ها و امت مسلمان روسیه شکست اساسی خورده و در نقطه انجماد قرار داشت. در آن مرحله الگوی همبستگی بین المللی که در طول تاریخ شوروی طراحی شده و شکل گرفته بود، نهایتاً از بین رفت. همزمان با آن در مناطق مختلف جهان اسلام فرآیندهای فعالی در جریان بود: در افغانستان جنبش طالبان با موفقیت پیشروی جنگی کرده و سرزمین کشور را تحت نظارت خود در می آورد. در سودان کنفرانس اسلامی خرطوم به ریاست دکتر حسن الترابی فعالیت گسترده ای می کرد. ناگهان امت مسلمان آفریقای جنوبی که به صورت Islamic Unity Convention تشکل یافت، به نیروی توانمندی تبدیل گردید. در آن زمان در بریتانیا پارلمان اسلامی که به ابتکار کلیم صدیقی شهروند پاکستانی الاصل بریتانیا و نظریه پرداز اسلام سیاسی تشکیل شده بود، فعالیت خود را شروع می کرد.

به عبارت دیگر، در سال ۱۹۹۵ موج جدید بیداری اسلامی رخ داده و همگرایی برق آسای اقشار امت اسلامی که تفکر سیاسی داشتند، صورت می گرفت. آن ها ضمن غلبه بر اختلافات فرقه ای با صدای بلند با هم صحبت می کردند و نظرگاه واحد خود را طراحی می نمودند. حاکم جدید قطر با حمایت دمکرات های آمریکایی مانند «آس» ورق بازی که آن ها از آستین بیرون کشیدند، به قدرت رسید. این نیروها می خواستند ابتکار عمل را به دست آورند که آل سعود از دست داده بود. این حربه جدید غرب (یا به عبارت دقیق تر، آن بخش از غرب که زوج کلینتون منافع آن را تبیین می کردند) برای گسترش جبهه داخلی علیه بیداری اسلامی بود.

آمریکایی ها طبق معمول می خواستند «صواب کنند ولی کباب شد». ظهور قطب جدید نفوذ برای غرب بیشتر مشکلات به بار آورد تا راه حل های مشکلات قبلی.

عربستان سعودی از سال ۱۹۴۵ رعیت آمریکا بود. این نتیجه حمایت آل سعود از رایش سوم در سال‌های جنگ جهانی دوم بود. آمریکایی‌ها بعد از مغلوب کردن آلمان، ملک عبد العزیز را با ذکر این حمایت شانتاژ کردند. آیزنهاور بر عرشه یک ناو جنگی آمریکایی مراسم سوگند وفاداری جاویدان پادشاه عربستان به آمریکا را برگزار نمود.

خاندان حاکم بر قطر طی چند نسل با نظام سلطنتی بریتانیا ارتباط داشت. قطر مانند سایر پادشاهی‌های حاشیه خلیج فارس عضو حزب سنتی انگلیس‌دوستان بود که همه اشراف موروثی این منطقه در آن عضویت داشتند. جالب توجه است که در حالی که اصل و نسب آل سعود بسیار تیره و شک‌برانگیز است که مبلغین رژیم به پیوند قوم و خویشی آن‌ها با معاویه اشاره تلویحی می‌کنند (که این امر از نظر اکثر مسلمانان به آن‌ها نمی‌زیبد)، حکام پادشاهی‌های کوچک عربستان معمولاً شجره خانوادگی خود را به سه خلیفه اول بر می‌گردانند و در جهان اسلام «خواجه» محسوب می‌شوند. حمد که در قطر به قدرت رسید، بر همین اساس اعلام نمود که باید در جهان اسلام جایگاه مرکزی داشته باشد.

امیر قطر فوراً متوجه شد که پرداخت بورس‌ها و کمک هزینه‌ها به علمای قرآنی و مبلغین دینی به اندازه توسعه وسایل معاصر ارتباطی سود نمی‌دهد. شبکه «الجزیره» به حربه مؤثری در اجرای برنامه‌های دور و دراز خاندان حاکم قطر تبدیل گردید. بدیهی است که برنامه‌های آن‌ها در حد زیادی با تحولات جاری در جهان عرب طی یک سال گذشته ارتباط دارد. شبکه تلویزیونی قطر و مربیان نظامی قطری همه مراحل مبارزه بین مردم کوچه و بازار و رژیم‌های کمپرادور غرب‌گرا را از نزدیک مشایعت می‌نمودند.

بیداری اسلامی نیرویی است که به آب روان شباهت دارد و قبل از همه به جایی کشش دارد که از بهترین شانس برای پیروزی برخوردار است. قبل از همه رژیم تونس سقوط کرد و سپس رژیم مصر. مراکش و الجزایر را به دندان کشیدند ولی برای دوران بعدی بهتری کنار گذاشتند (زمره نظامی الجزایر از سال ۱۹۹۱ علیه ملت خود می‌جنگد و برای نیروهای انقلابی هدف دشواری می‌باشد).

در یمن اولین شکاف در جبهه غربی در عربستان پدید آمد: علی عبدالله صالح مجبور شد استعفا بدهد و روند انقلابی در این منطقه ادامه یافت. ولی عربستان سعودی مهمترین جایزه این روند باقی مانده است.

احتمال سقوط رژیم سلطنتی در بزرگترین کشور عربستان برای توسعه بیداری اسلامی امکانات عظیمی فراهم می‌کند زیرا مهمترین دشمن ایران در جهان عرب را از بین می‌برد. گذشته از آن، عربستان سعودی ایادی کنترل شده خود را در سراسر جهان از قزاقستان تا سومالی تولید می‌کند. با سقوط خاندان آل سعود به حضور آمریکایی در خاور میانه ضربه نیرومندی به اندازه سقوط ۳۳ سال پیش دودمان پهلوی در ایران وارد خواهد آمد.

کمتر کسی اطلاع دارد که ستاد اساسی مخالفان سعودی و بخش اعظم مخالفان مهاجر از عربستان سعودی در لندن مستقر شده‌اند. در داخل عربستان قریب به ۷ هزار نفر زندانی سیاسی در سپاه چال‌های رژیم حبس می‌کشند که اکثر آن‌ها شخصیت‌های روحانی و از جمله سلفیون معتقدی هستند که با سیاست رژیم مقابله می‌نمایند. انفجار اعتراضات در استان‌های شرقی، رشد ناراضیاتی در میان طبقه متوسط و فعالیت گسترده مخالفان مقیم لندن که گویا از حمایت قطر برخوردارند، همگی بر ناپایداری محافل حاکم سلطنتی می‌افزاید. باید افزود که رئیس‌جمهور فعلی ایالات متحده بر خلاف رئیس‌جمهور سابق، طرفدار رژیم سعودی نیست. سرویس‌های ویژه سعودی در همین شرایط کودتا تهیه کردند. ساختار بندی این کودتا را به این نتیجه می‌رساند که سعودی‌ها واقعاً می‌خواستند برای حمد بن خلیفه «علامت سپاه» بفرستند. آن‌ها ضمن آماده

کردن قیام گروهی از افسران توطئه‌گر، فرار اطلاعات را روا داشتند که به حکام قطر اجازه داد تدابیر مقتضی را اتخاذ نمایند. بدیهی است که کودتای واقعی اینطور اجرا نمی‌شود. تازه در صورت موفقیت آن عربستان سعودی از سقوط رژیم قطر سود کمتری به دست می‌آورد تا درد سر جدید.

بدیهی است که آمریکایی‌ها از این فرصت استفاده کردند تا از نیروهای «رینجر» خود بهره گرفته و به قطر وابستگی مستقیم در عرصه امنیت را تحمیل نمایند. علاوه بر آن برای واشنگتن تحت ریاست باراک اوباما بهتر است که ریاض نظارت سابق بر شبه جزیره عربستان و حتی فضای خاور میانه را احیا کند.

بسیاری از ناظران خاطرنشان می‌کنند که باراک اوباما به جناح چپ (جهان وطن) حزب دمکرات آمریکا تعلق دارد. این جناح مدتهاست که از منافع به اصطلاح حزب بین‌المللی بریتانیایی پشتیبانی کرده و مشغول بازی چندین حرکتی در جهت به دست آوردن نظارت واقعی بر ایالات متحده می‌باشد. به عبارت دیگر، این گروه می‌خواهند امپراطوری آمریکایی را به حربهای در دست نخبگان بین‌المللی تبدیل کرده و به امپراطوری به عنوان سازمان دولتی ملی پایان دهند. باراک اوباما بیش از هر چیز دیگر از کودتای داخلی در آمریکا واهمه دارد که به عقیده وی می‌تواند توسط ژنرال‌های عالیمقام و شخصیت‌های مورد علاقه مردم تهیه شود که به برکت جنگ‌های دهساله اخیر به طور وسیعی تبلیغ شده‌اند. کاخ سفید بر همین اساس به اصطلاح «مردان نیرومند» را یکی بعد از دیگری خنثی کرده و از قشر فرماندهی دستگاه نظامی آمریکا بیرون می‌اندازد. باراک اوباما و حامیانش کمتر از هر چیز دیگر جنگ با ایران را می‌خواهند زیرا این جنگ باعث شکست تمام راهبرد «رادیکال‌های دمکرات» خواهد شد.

از یک سو، باراک اوباما می‌فهمد که آل سعود به لحاظ تاریخی به جناح راست حزب جمهوری خواه وابسته هستند که این امر اجتناب‌ناپذیر است. او به همین علت مخالف آن نبود که باد بهار عربی هم رژیم سعودی و هم نیروهایی را که در طول عمر یک نسل از حمایت ریاض برخوردار بودند، به زباله دان تاریخ بیاندازد.

ضمن جمع‌بندی نتیجه‌گیری‌ها از حوادث در دوحه باید این واقعیت را در نظر گرفت که قطر تحت ریاست حمد بن خلیفه موضع‌گیری متفاوت با رفتار رژیم‌های سلطنتی دیگر منطقه از خود نشان داده است. قطر از پشتیبانی آشکار از علی عبدالله صالح خودداری کرد در حالی که سایر کشورهای شبه جزیره تحت ریاست پادشاهی سعودی حامی گفتگو بین رئیس‌جمهور یمن و مخالفان شدند. معلوم است که قطر در زمینه روابط با ایران نیز همرنگ کشورهای محافظه‌کار عرب نیست. با توجه به اینکه مراکز قدرت در خاور میانه امروز چندان زیاد نیستند، اختلاف نظر جدی با آل سعود باعث تمایل بیشتر قطر به سازش با تهران خواهد شد.

جمهوری اسلامی ایران به حمایت از قطر و تلاش آن برای رسیدن به رهبری در داخل طرف عربی خلیج فارس علاقه مند است چرا که آل سعود مانند سابق دشمن اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌باشند. نزدیکی روابط قطر با ایران می‌تواند همه برنامه‌های غرب را در زمینه تحریک جنگ جدید اعراب با ایران عقیم بگذارد. در این صورت رفتار تجاوزکارانه اسرائیل که روی ایران هراسی پادشاهی‌های نفتی حساب می‌کند، پایه و اساس خود را از دست خواهد داد.

جناب رئیس جمهور، آخر چرا اسرائیل؟

ایگور پانکراتنکو

منابع رسمی تا کنون تاریخ سفر ولادیمیر پوتین به اسرائیل را تأیید نکرده اند ولی موضوع اولین سفر بین المللی رئیس جمهور هم اکنون مورد بحث و بررسی گسترده ای قرار گرفته است. همانطور که همیشه در این گونه مواد اتفاق می افتد، ارزیابی ها از این سفر در حد قطبی با هم تفاوت دارند. میهن پرستان افراطی ابراز انزجار می کنند، غرب گرایان کف می زنند و تشویق می کنند ولی کارشناسان امر اظهار تعجب می نمایند.



برای اینکه اوضاع بهتر درک شود، باید به تحلیل مجموعه ای از مسایلی چون اوضاع سیاسی داخلی در فدراسیون روسیه، وضعیت جاری روسیه در خاور میانه بزرگ و جمعی از پارامترهای ژئو اقتصادی و ژئوپلیتیکی پرداخت. بدیهی است که حجم چنین پژوهشی از هر حدود معقولانه یک مقاله مناسب برای ساین «ایران رو» تجاوز خواهد کرد که بر همین اساس سعی می کنم فقط به سه پرسش که از همه مبرم تر هستند، پاسخ دهم:

اولاً، آیا همکاری های اقتصادی و سیاسی بین روسیه و اسرائیل می تواند بیشتر از آنچه که حاصل شده است توسعه یابد؟

ثانیاً، آیا مشارکت بلندمدت راهبردی روسیه و اسرائیل اصولاً امکان دارد؟

ثالثاً، کدام ویژگی های اوضاع داخلی فدراسیون روسیه باعث شد که رئیس جمهور تصمیم بگیرد از اسرائیل دیدار به عمل آورد؟

نگاهی به تاریخچه دیدارها

سفر سال ۲۰۰۵ ولادیمیر پوتین به اسرائیل برای نخبگان سیاسی این کشور سفر «بدشگونی» بود. او با موشه کاتساو رئیس جمهور وقت ملاقات کرد که اکنون این شخص در زندان به سر می برد. با آریل شارون نخست وزیر وقت مذاکرات انجام داد و او بزودی در بیمارستان بستری شده و تا کنون همانجا به سر می برد. درست است که این مطلب گوشه ای از طنز دارد ولی واقعیت این است که آن دیدار کاملاً بی نتیجه بود و هیچ دستاورد مهمی به بار نیاورد.

روابط دمیتري مدودف با اسرائیل به گونه نسبتاً متفاوتی شکل گرفت. در سپتامبر سال ۲۰۰۹ نتانیاهو از مسکو دیدار محرمانه ای به عمل آورد و در فوریه سال ۲۰۱۰ دوباره ملاقات های غیر علنی وی با دمیتري مدودف و ولادیمیر پوتین برگزار شد. ۲۴ مارس ۲۰۱۱ سفر یکروزه نتانیاهو به مسکو شکل گرفت که در نتیجه آن «پیشرفت جهشی» در مناسبات روسی - اسرائیل اعلام گردید.

البته در ورای آن بیانات درباره یک نوع «پیشرفت جهشی» چیزی جزء «خلأ درخشان» نبود. هدف از همه ادعاهای طرفین این بود که برداشت منفی از سیلی دیپلماتیکی را ماست مالی کنند که اسرائیل به روسیه زد. قرار بود اوایل سال ۲۰۱۱ سفر دمیتری مدودف به اسرائیل در رأس هیأت نمایندگی عظیمی با حدود ۵۰۰ نفر از تجار بزرگ و سران شرکتهای دولتی با مجموعه بزرگی از پیشنهادهای و طرحهای اقتصادی صورت بگیرد. این دیدار که حدود یک سال و نیم تهیه می شد، به خاطر اعتصاب کارمندان وزارت امور خارجه اسرائیل صورت نگرفت که بر افزایش حقوق خود تأکید کرده و نمی خواستند به خاطر کار ناچیزی چون سفر رئیس جمهور فدراسیون روسیه از «مبارزه در راه حقوق خود» دست بکشند. گفتنی است که همان دیپلماتهای «مظلوم و محروم» اسرائیلی فقط ده روز بعد برای تأمین شرایط برای سفر آنگلا مرکل به اسرائیل حاضر شدند در اعتصاب خود وقفه ایجاد نمایند.

فعال شدن تماسهای روسیه با اسرائیل در دوره ریاست جمهوری دمیتری مدودف و گذشت های یکجانبه فدراسیون روسیه در بعضی زمینه های اصولی (از جمله لغو یا تأخیر در زمینه صادرات اسلحه به سوریه و ایران) به فوتبال بازی با یک دروازه تبدیل شد که تنها به روسیه گل می زدند. روسیه از نظر سیاسی نه تنها از این تعظیم در برابر اسرائیل سودی نبرده بلکه خسارات قابل توجهی متحمل گردید.

حتی اگر مسأله مسلح کردن رژیم ضد روسی گرجستان به پیشرفته ترین سامانه های ساخت اسرائیل (هواپیماهای بدون سرنشین، سامانه های ارتباطی و مقابله رادیو الکترونیکی که از جمله برای پارازیت انداختن بر تجهیزات ارتباطی و موقعیت یابی به کار گرفته می شود، سامانه های نشانه روی به تلفن همراه و جدیدترین سلاح های گرم و سامانه های توپخانه) نادیده گرفته شود، تظاهر طرف اسرائیلی به علاقه به توسعه روابط دوجانبه تنها یک نوع بازی بود که هدف آن، به دست آوردن گذشت های بیشتر از روسیه در زمینه بین المللی بود. این امر به خصوص در عرصه اقتصادی بروز کرد.

درخشش مجازی و فقر واقعی روابط اقتصادی

عده ای از کارشناسان روس فقط با لحنی آمیخته به شگفتی و تحسین درباره روابط دوجانبه روسی - اسرائیلی صحبت می کنند: «طی ۲۰ سال اخیر تغییرات فراوانی رخ داده است. در زمینه توسعه روابط روسی - اسرائیلی کار مثبت فراوانی انجام گرفته است. در همین اواخر طی یک سال اخیر، شورای بازرگانی روسی - اسرائیلی تشکیل شد که به صورت مستقیم در زمینه توسعه روابط در بخش تجارت و در بخش های دیگر فعالیت می کند. لغو روایید اواخر سال ۲۰۰۸ برای شهروندانی که به اسرائیل برای مدت کوتاه با هدف گردشگری و جهت بازدید از دوستان و قوم و خویشان می روند، کار بسیار مهمی بود. در زمینه همکاری نظامی فنی هم دستاورد های فراوانی به دست آمده است».

تنها کسانی می توانند تا این حد دچار شور و شوق بشوند که هرگز با آمار و ارقام سر و کار نداشته و ترجیح می دهند بیانیتهای رسمی و خبرهای خبرگزاری ها را اساس کار خود قرار دهند.

تمام رشد «چشمگیر و بی سابقه» همکاری اقتصادی و تبادلات بازرگانی در سطح ۲,۷ میلیارد دلار منجمد شده است که صادرات روسی ۲,۰۳ میلیارد دلار را تشکیل می دهد. جمع سرمایه گذاری های اندوخته شده اسرائیل در اقتصادی فدراسیون روسیه تا اواخر ماه مارس سال ۲۰۰۹ برابر ۹۶,۴ میلیون دلار شده بود.

تصویر روابط دوجانبه به تعبیر درصدی حقیقتاً افسانه‌وار جلوه می‌کند:

- سهم اسرائیل در تجارت خارجی روسیه برابر ۰,۳٪ است،

- سهم سرمایه‌گذاری‌های اندوخته شده اسرائیل در اقتصاد روسیه زیر ۰,۱٪ حجم کلی سرمایه‌گذاری‌های خارجی در اقتصاد کشورمان می‌باشد،

- سهم روسیه در تجارت خارجی اسرائیل در سال ۲۰۱۰ برابر ۱,۴٪ بود که با سهم مالزی (۱,۱۸٪) قابل مقایسه است.

البته نکات جالب مربوط به روابط روسی - اسرائیلی به اینجا ختم نمی‌شود. در جریان تحلیل تبادلات بازرگانی با اسرائیل یک نکته مهم کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. تبادلات بازرگانی بین دو کشور که البته ناچیز است، حالت فوق‌العاده سیاسی دارد. در سال ۲۰۰۸ همه خسارات روسیه که معادل ۶٪ صادرات به اسرائیل بود، به اوکراین منتقل شد که واشنگتن در آن زمان حمایت از این کشور را ضروری می‌دانست.

تنها بحران سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸ نمی‌تواند به عنوان علت افت خرید الماس خام روسی به میزان ۰,۵ میلیارد دلار توسط اسرائیل به حساب آید. همین امر درباره افت خرید نفت روسی در شرایط افزایش عمومی واردات محصولات نفتی چه در داخل اسرائیل (از ۱۰ تا ۱۲ میلیون تن) و چه از محل واردات از کشورهای جامعه مشترک المنافع، صحت دارد.

بدیهی است که علت کاهش تبادلات الماس خام در سال ۲۰۰۸ باید در مذاکرات طولانی بین روسیه و اسرائیل درباره احتمال فروش سامانه موشکی اس-۳۰۰ به ایران و سوریه و در اختلاف نظر بر سر توسعه روابط بین اسرائیل و فلسطین جستجو شود.

و اما کاهش تبادلات بازرگانی نفتی بین دو کشور در سال ۲۰۰۹ دلیلی غیر از ورود اسرائیل به بازارهای جدید تسلیحات قزاقستان و آذربایجان (و افزایش خرید محصولات نفتی از این کشورها) نداشت در حالی که مسأله بحران بهانه حيله گرانه ای بیش نیست.

دستاوردهای «بزرگ» همکاری نظامی فنی

باید گفت که «دستاوردهای بزرگ در زمینه همکاری نظامی فنی» بین روسیه و اسرائیل صرفاً در ذهن بعضی کارشناسان وجود دارد. ولی واقعیت این است که اسرائیل نفوذ خود را در بازارهای تسلیحاتی سنتی روسیه گسترش می‌دهد. رسانه‌های گروهی اسرائیل و روسیه رقابت شدید بین روسیه و اسرائیل در این زمینه را مسکوت می‌کنند. تا سال ۲۰۰۹ سهم صادرات تسلیحاتی اسرائیل به هند به ۱۵,۴٪ رسید که این رقم از طریق بیرون راندن گستاخانه روسیه از این بازار سنتی حاصل شد.

ما تا کنون به مسلح کردن گرجستان اشاره کرده ایم ولی توسعه همکاری نظامی فنی بین اسرائیل و آذربایجان نیز به همان اندازه نمایان و چشمگیر است. آذربایجان از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱ سهم واردات تنها سلاح‌های متعارف را به میزان ۱۶۸٪ افزایش داده و به مقام ۳۸ در جدول جهانی وارد کنندگان اسلحه رسید و این حاصل همکاری نظامی فنی با اسرائیل است. در حالی که اسرائیل حاضر است در صنایع نظامی آذربایجان در عوض حامل‌های انرژی ۱,۶ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کند،

به روسیه چند سال پیش معامله ۴۰۰ میلیون دلاری با شرکت Israel Aerospace Industries وعده داده شده بود که این معامله هم نهایی نشد.

در مجموع، بر هر ناظر بی طرف روشن است که فعالیت لابی اسرائیلی در صنایع نظامی روسیه فقط هدف تضعیف صنایع نظامی روسیه و تشدید وابستگی روسیه به صادر کنندگان خارجی تسلیحات را دنبال می کند که پرونده لیندرمان این واقعیت را به اثبات رساند. اسرائیل در این زمینه بسیار منطقی رفتار می کند یعنی نه تنها رقیب روس را از بازار جهانی تسلیحات برکنار می کند بلکه توان صنعتی کشوری را که به حریفان تل اوپو اسلحه صادر می کند، از بین می برد.

آموس گیلاد سرتیپ بازنشسته ارتش اسرائیل و مدیر دفتر نظامی - سیاسی وزارت دفاع اسرائیل مسأله توسعه همکاری نظامی فنی بین روسیه و اسرائیل را به صورت نهایی روشن کرد. وی گفت: «تنها چیزی که ما به روسیه فروختیم، هواپیمای بدون سرنشین «سرچر» است که این دستگاه منسوخ ساخت ۳۰ سال پیش با سامانه های از رده خارج شده است... طرف روس می خواست آن را برای تولید پهپاد های خود به دست آورد. ما بخش خود در توافقات درباره پهپادها را اجرا کردیم ولی هیچ سامانه مدرنی به روسیه فروخته نشده و نخواهد شد.»

پس ماحصل توسعه و پیشرفت روابط دوجانبه چه می شود؟ فقط پشتیبانی ایدئولوژیکی در زمینه «مسأله چین»، در زمینه نقش ارتش شوروی در پیروزی با نازیسم آلمانی و امتناع از شناسایی رسمی قحطی اوکراین به عنوان «هلوکاست» ملت اوکراین... واگذاری حق مالکیت محله «سرگیف» در بیت المقدس به فدراسیون روسیه در پی مذاکرات ۲۰ ساله و لغو روایت هم باید ذکر شود. یادم رفت که «تشکیل کارگروه اسرائیلی درباره گفتگوی راهبردی با روسیه را که اورشلیم قبل از آن تنها با ایالات متحده چنین گفتگویی را داشت» ذکر کنم. فکر نمی کنید که این دستاورد ها برای «مشارکت» کفایت نمی کند؟

درباره بعضی ویژگی های اولویت های راهبردی اسرائیل و طراحی سیاست خارجی روسیه

عده ای از کارشناسان روس کاملاً بر حق به این نتیجه رسیدند که روابط دوجانبه روسی - اسرائیلی به سطح روابط روسیه با سوریه، ایران و فلسطین وابسته است. ولی حقیقت امر به اینجا ختم نمی شود.

بررسی چشم انداز روابط روسی - اسرائیلی بدون در نظر گرفتن مناسبات بین اسرائیل و ایالات متحده که برای اسرائیل همیشه اولویت داشته و خواهد داشت، معنی ندارد. ساده انگاری محض خواهد بود چنانچه خیال کنیم که اسرائیل می تواند به منظور توسعه روابط با روسیه در روابط خود با آمریکا (۲۲٪ تجارت خارجی اسرائیل به اضافه ۳,۷۱ میلیارد کمک مستقیم بلاعوض در سال ۲۰۱۰) تجدید نظر کند.

هر گونه روابط روسیه با اسرائیل اعم از اقتصادی و سیاسی می تواند محدود باشد که این محدودیت به وسیله سیاست خارجی آمریکا تعیین می گردد. هیچ موجبات عینی برای تغییرات در این نظام مشارکت روسی - اسرائیل نه در حال حاضر وجود دارد و نه در آینده قابل پیشبینی.

در مجموع، مسأله انتخاب بین ایران و اسرائیل به عنوان جهت گیری های سیاست خارجی روسیه در خاور میانه بزرگ در میان مدت حالت نه تاکتیکی بلکه راهبردی دارد و جهت گیری توسعه فدراسیون روسیه تا سال های آینده را تعیین می

نماید. به نظر اینجانب، کوشش برای برقراری مشارکت با اسرائیل یک نوع شاخص تمایلات حقیقی طبقه حاکم سیاسی روسیه در زمینه سیاست خارجی می باشد.

پیمان با اسرائیل که سود آشکار اقتصادی به بار نمی آورد، به روابط با طرف ثالث وابسته است و جوابگوی منافع دولتی کشور چندین قومی روسیه نمی باشد، نشان دهنده وفاداری به ایالات متحده و آمادگی برای دنباله‌روی از سیاست خارجی آمریکا می باشد.

مسئله روابط با اسرائیل، در واقع مسأله روابط با ایالات متحده است که اکنون در مبارزه بین نیروهای طرفدار رئیس جمهور روسیه با نیروهای غرب‌گرای ضد پوتین به مسأله محوری تبدیل گردیده است. به عقیده اینجانب، این امر حد اقل از دو ویژگی روسیه معاصر سرچشمه می گیرد.

ویژگی اول در منافع اقتصادی طبقه سیاسی و پایگاه اجتماعی آن نهفته شده است. منافع این گروه شامل پیوستن به جامعه غربی و طفیلی‌گری بر روی صادرات مواد خام به غرب است. قطع روابط با غرب برای طبقه حاکم امروزی امری خطرناک و مرگ‌بار است زیرا الگوی زندگی آن‌ها در دو دنیا را ویران می‌کند که در چارچوب آن سود در روسیه به دست آمده و در غرب خرج می‌شود. طبقه حاکم امروزی روسیه می‌تواند تا دلش بخواهد شعارهای ضد آمریکایی و ضد غربی سر دهد ولی هرگز به تشدید جدی و چه بسا قطع روابط با غرب تن نخواهد داد.

این تنها مسأله بدهی شرکت‌ها به بانک‌ها و شرکت‌های غربی و حتی مسأله حساب‌های بانکی و دارایی غیر منقول نخبگان روس در غرب نیست. مسأله این است که قطع روابط با غرب به معنی برکناری طبقه حاکم فعلی از قدرت خواهد بود چرا که فدراسیون روسیه امروزی به عنوان دولتی با اقتصاد مبتنی بر مواد خام نمی‌تواند در انزوا از کشورهای مصرف‌کننده توسعه یافته غرب زنده بماند.

این وضع برای طراحی اولویت‌های سیاست خارجی روسیه محدودیت‌های فراوانی ایجاد می‌کند. محتوای این سیاست خارجی ویژگی مهم دون روسیه معاصر را تشکیل می‌دهد.

من با روبرت لگوولد کاملاً موافقم که نوشت: «شکاف میان وضع حقوقی که روسیه می‌خواهد در جهان داشته باشد و آنچه که روسیه در حقیقت امر در دست خود دارد، مانع از آن می‌شود که رهبران روسیه انتخاب راهبردی خود را کرده و بینش دقیق تر نقش و جایگاه روسیه در صحنه جهانی را طراحی کنند... موقعیت‌یابی سیاسی روسیه دور از تسلسل و هدفمندی است». با عنایت به وضعیت جاری روسیه این امر باعث تعجب نمی‌شود: «اولویت‌های سیاست خارجی» در واقع نتیجه ارزیابی عینی نیازهای کشور در بخش اقتصاد، امنیت و امور اجتماعی نیست بلکه به صورت خودسرانه توسط گروه‌های تنگی تعیین می‌شود که فرمان قدرت را به همدیگر واگذار می‌نمایند.

در این شرایط برقراری روابط گرم با اسرائیل نشانه وفاداری و پابندی طبقه حاکم روسی به ارزش‌های غربی و به ایالات متحده به عنوان «تکیه‌گاه همه آزادی‌ها» و ترویج‌کننده دموکراسی «به هر چیزی که می‌جنبد»، می‌باشد.

آقای رئیس جمهور، پس چرا اسرائیل انتخاب شد؟

از مراتب فوق می توان به ظاهر نتیجه‌ای صریح و آشکار گرفت که لابی اسرائیلی و آمریکایی که در دوره ریاست جمهور دمیتری مدودف جان تازه ای گرفت، با پیشبرد تصمیم درباره سفر ولادیمیر پوتین به اسرائیل به پیروزی بزرگی دست یافته و حالا به طراحی سیاست خارجی و داخلی فدراسیون روسیه خواهد پرداخت. اعضای انستیتوی توسعه معاصر هورا می کشند، لیبرال ها به وجد آمده و کف می زنند و میهن پرستان باید از فرط غم و غصه یک گیلان ودکا سر بکشند و با لحنی تأسفبار آهنگی بخوانند که «روسیه خود را به یهودیان فروخته و سر به نیست شده است».

ولی واقعیت این است که نه شور و شوق به ما دست می دهد و نه حزن و نومیدی (به تفکیک نیروهای فوق الذکر) که علتش این است که ما شاهد یک مانور سیاسی رئیس جمهور هستیم که یک نوع عقبنشینی موقت تاکتیکی در برابر نیروهای برتر دشمن است.

«بازگشت» پوتین با مقاومت لجام گسیخته طبقه سیاسی غرب گرای روسیه روبرو شد. ولی میتینگ ها در میدان بلوتنایا و «گارد روبان سفید» تنها قله این کوه یخ زیردریایی بیش نیست.

برنامه های رئیس جمهور در جهت تشکیل اتحادیه اورآسیایی، برقراری نظارت دولتی بر جریان های نفت و گاز و مبارزه در راه ملی کردن بزرگترین شرکت ها، همگی بر خلاف میل غرب بوده و به عنوان رویارویی با غرب تلقی می شود. گذشته از احساسات غرب، ناکامی این برنامه ها به معنی شکست و نابودی سیاسی و اقتصادی سرمایه با گرایش ملی خواهد بود که غرب آن را به هیچ شکل نمی خواهد. شکست این برنامه ها به معنی گذر روسیه تحت مدیریت خارجی، تبدیل شدن نهایی آن به تأمین کننده مواد خام برای «میلیارد طلایی» و تجزیه کشوری است که با مرزهای فعلی خود در بعضی نظریات ژئوپلیتیکی جهانی جا نمی شود.

ولی مسأله این است که امروزه رئیس جمهور و تمام کشور از توان بالقوه کافی برای رویارویی مستقیم با غرب برخوردار نیستند. رویارویی آشکار با غرب به معنی تشدید فشار اقتصادی بر گلولی روسیه، وقوع کودتا و به قدرت رسیدن رهبران مخالفان لیبرال از میدان بلوتنایا خواهد بود.

سیاست، هنر ممکن ها است و کسی نمی تواند «بالتر از کله خود بالا بپرد». کسانی که از پوتین قطع روابط با غرب و گرایش به شرق را می خواهند، نمی فهمند که این حرکت، واکنش فوری و شدید نیروهایی را بر خواهد انگیخت که روسیه نمی تواند در برابر آن ها به ایستد.

و لذا نباید در برنامه های سفر پوتین به اسرائیل نشانه های چرخش راهبردی روسیه به شناسایی جهان تک قطبی آمریکایی را جستجو کرد. ما شاهد مانورهای سیاسی، گفتگویی بدون موضوع مشخص و تلاش برای کاهش فشار خارجی هستیم. به عبارت دیگر، این کار عادی پیش پا افتاده سیاسی است...

آلکساندر دوگین: اتحادیه اورآسیایی و گفتگوی اورآسیایی

آلکساندر دوگین

تشکیل اتحادیه اورآسیایی به عنوان یکی از مهمترین اولویت های سیاست خارجی روسیه به عنوان راهبردی دوره سوم ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین اعلام گردیده است. بد نیست به این طرح نگاه مفصل تری انداخته و اهمیت آن را برای معماری جهانی و برای قدرت های اساسی منطقه ای که با روسیه و کشورهای جامعه مشترک المنافع هممرز هستند، تعیین نماییم.

اینگ، بینیم تعبیر مسکو از اتحادیه اورآسیایی چیست؟

رئیس جمهور پوتین در مقاله خطساز خود که گرایش به تشکیل اتحادیه اورآسیایی را اعلام کرد، به همه پرسش های تند پاسخ نمی دهد ولی راهکارهای عمومی را تعیین می نماید. اولاً از این مقاله بر می آید که اتحادیه اورآسیایی مترادف با جامعه اقتصادی اورآسیایی که در آن فقط مشارکت اقتصادی و تشکیل اتحادیه گمرکی مطرح بود، نمی باشد. جامعه اقتصادی اورآسیایی (روسیه، قزاقستان، بلاروس، تاجیکستان و قرقیزستان) و اتحادیه گمرکی



(روسیه، قزاقستان و بلاروس) هم اکنون وجود دارند و فعالیت می کنند .

طبق طرح پوتین، اتحادیه اورآسیایی نباید جای سازمان پیمان امنیت دسته جمعی (روسیه، قزاقستان، بلاروس، تاجیکستان، قرقیزستان و ارمنستان) را هم بگیرد. بالاخره نه تنها همگرایی اقتصادی و ایجاد فضای واحد راهبردی یا ایجاد واحد جدید سیاسی فراملیتی در فضای جامعه مشترک المنافع مد نظر است. به عبارت دیگر، این یک نوع کنفدراسیون اورآسیایی است که از این نظر مشابه اتحادیه اروپا می باشد. گفتنی است که واحد همگرایانه جدید را نمی توان با امپراطوری روسیه و اتحاد شوروی مقایسه کرد زیرا این اتحادیه بر اساس الگوی اصولاً متفاوت سیاسی و اجتماعی تشکیل می شود که اصول و ترتیبات دمکراتیک، شناسایی حق حاکمیت همه اعضای اتحادیه، اصل عضویت داوطلبانه و فقدان یک ایدئولوژی هم سان کننده، ارکان و پایه ها آن را تشکیل می دهد .

همین جنبه های قضیه اجازه می دهند که هر گونه تشبیهاتی را کنار بگذاریم که مطبوعات غرب و جهان در رابطه با ابتکار ولادیمیر پوتین مطرح نمودند. ادعاهایی که مسکو امپراطوری یا اتحاد شوروی را بازسازی می کند همان است که اتحادیه اروپا به عنوان احیای امپراطوری شارل بزرگ، بازگشت به برنامه های ناپلئون و طرح «رایش پان اروپایی» (طرح دولژالک) تلقی شود. از اینجا می توان پوچی همه تشبیهات و ارائه شده توسط منتقدین سطحی و بدخواه را در یافت. اتحادیه اورآسیایی به معنی ایجاد واحد همگرایانه دمکراتیک اصولاً جدید در فضای اورآسیایی می باشد.

اصل تمدن در تشکیل اتحادیه اورآسیایی مهمترین نقش را ایفا می‌کند. ما در اینجا به فلسفه اورآسیایی نزدیک می‌شویم که محیط عقیدتی پرورش و تهیه طرح اتحادیه اورآسیایی می‌باشد. مطابق با این فلسفه، روسیه به لحاظ تاریخی نه فقط یک کشور اروپایی یا آسیایی (یا مخلوطی از این دو تمدن) بلکه تمدن کاملاً مستقلی بود که در آن علاوه بر عوامل اسلاوی شرقی و ارتدوکس، سنت‌های قومی - اجتماعی و فرهنگی ترکی و فینوگوری و نیز ساختارهای دینی اسلامی اهمیت زیادی داشتند. فرهنگ روسی به صورت آلیاژ و آموزش و نه مخلوط عناصر مجزای شرق و غرب می‌تواند واقعاً اورآسیایی محسوب شود. حدود این مدار فرهنگی اورآسیایی به مرزهای مصنوعی فدراسیون روسیه ختم نشده بلکه دربرگیرنده تقریباً تمام فضای شورای سابق است که یک وحدت تجزیه ناپذیر را تشکیل می‌دهد. وحدت تمدنی به وسیله شباهت شیوه معیشت اجتماعی، ویژگی‌های اقتصادی، منافع انرژی و چالش‌های نظامی و راهبردی تقویت می‌شود. همه این‌ها با هم استدلال‌ها به نفع همگرایی اورآسیایی و موجبات تشکیل اتحادیه اورآسیایی را تشکیل می‌دهند.

طرح اتحادیه اورآسیایی چند نکته متفاوت منطقی را به دنبال دارد که با فلسفه اورآسیایی ارتباط دارند.

در سطح جهانی، نظریه اورآسیایی ناظر بر برقراری جهان چند قطبی بر خلاف جهان تک قطبی (که اکنون در شرایط برتری آشکار ایالات متحده وجود دارد) یا غیر قطبی (طرح جهانی سازی و ظهور دولت جهانی) می‌باشد. اتحادیه اورآسیایی با عضویت اکثر کشورهای جامعه مشترک المنافع به عنوان یکی از قطب‌های جهان چند قطبی در نظر گرفته شده و در کنار قطب‌های دیگر - آمریکایی، چینی، اروپایی، هندی، اسلامی و آمریکای لاتین - قرار می‌گیرد. روسیه و سایر کشورهای جامعه مشترک المنافع منابع، ابعاد و زیرساخت کم می‌آورند تا بتوانند به قطب تمام عیاری در نظام چند قطبی جهانی تبدیل شوند. لذا همه کشورهای جامعه مشترک المنافع بدون تشکیل اتحادیه مستقل و برابر حقوق اورآسیایی دیر یا زور بالاجبار به ائتلاف‌ها با سلطه اروپا، آمریکا، چین یا اسلام رادیکال ملحق خواهند گردید. ولی واقعیت این است که کشورهای جامعه مشترک المنافع با هر یک از این مراکز قدرت وجوه اشتراک کمتری دارند تا با همدیگر و با روسیه. به همین علت سرعت برقراری جهان چند قطبی با سرعت همگرایی اورآسیایی تناسب دارد.

ولی برای ساخت جهان چند قطبی باید نظام تک قطبی و طرح تشکیل دولت جهانی را بر انداخت. از همین رو است که اتحادیه اورآسیایی چالشی مستقیم برای ایالات متحده و تمام غرب و راهبرد جهانی آن‌ها می‌باشد. در جهان چند قطبی غرب نقش مهمی دارد ولی نقش آن تعیین کننده نیست. تصادفی نیست که غرب با این طرح مخالفت خواهد کرد. تنها از طریق رقابت فعال و مؤثر در سطوح مختلف راهبردی، اقتصادی، انرژی، سیاسی، دیپلماتیک و غیره می‌توان اتحادیه اورآسیایی را به وجود آورد. پوتین برای این کار آماده است و این واقعیت را به خوبی درک می‌کند.

تغییر معادلات نیروها در تمام قاره اورآسیایی، عنصر مهم دیگر فلسفه سیاسی اورآسیایی می‌باشد. مرزهای اتحادیه اورآسیایی در مجموع با مرزهای جامعه مشترک المنافع که همگرایی در آن باید از همه نزدیک تر باشد، مطابقت دارد. ولی موفقیت همگرایی اورآسیایی به ساختار روابط متقابل بین قدرت‌های منطقه‌ای اورآسیایی مجاور (چین، هند، ایران، پاکستان، ترکیه، افغانستان و غیره) بستگی دارد.

بنا بر این، سه لایه در قاره اورآسیایی قابل تشخیص است:

- هسته همگرایی یعنی فدراسیون روسیه معاصر (که نظریه پردازان ژئوپلیتیک آن را «هارتلند» یا «سرزمین قلب» می نامند) ..
- منطقه اتحادیه اورآسیایی (سرزمین کشورهای جامعه مشترک المنافع و یک نوع کنفدراسیون یا فضای واحد سیاسی آن‌ها)،
- فضای سیاسی پیرامون تمام اورآسیا که دور قطب های قدرت ساختار بندی شده است (چین، هند، پاکستان، ایران، ترکیه، افغانستان و غیره)

این سه لایه در نظریه چند قطبی باید از ایالات متحده و غرب استقلال هرچه بیشتری داشته باشند و روابط خود را در چارچوب مشارکت دقیقاً طراحی شده منطقه‌ای و بر اساس منافع خود سازماندهی کنند. هر یک از قدرت های منطقه‌ای می تواند مبتکر طرح های همگرایی بر اساس الگوی اتحادیه اورآسیایی شود.

برای چین، همگرایی با تایوان می تواند چیزی شبیه به اتحادیه اورآسیایی شود. برای هند تحکیم روابط با نپال و پنگلادش و حل مناقشات با پاکستان، برای ایران ایجاد منطقه نفوذ شیعه در افغانستان، قفقاز جنوبی و در خاور میانه (عراق، سوریه، بحرین، لبنان و غیره)، برای پاکستان همگرایی با مناطق پشتون نشین افغانستان، برای ترکیه، تحکیم تمامیت ارضی و حفظ نظارت بر قبرس شمالی و کردستان.

بعضی مناطق نفوذ می توانند بر اساس عوامل مشترک دینی، قومی، سیاسی و راهبردی همزمان به چند قطب گرایش داشته باشند.

ولی کمربند سوم اورآسیا ناظر بر ظهور آینده یک ساختار هماهنگ کننده است که باید فعالیت قدرت های منطقه ای را با هم سازگار نماید. این وظیفه تا حدودی بر عهده سازمان همکاری شانگهای گذاشته شده است ولی در این سازمان در بعد تاریخی و حتی سمبولیک نقش بیش از حد بزرگ چین و فقدان ایران و ترکیه، بازیگران کلیدی اورآسیا به چشم می خورد. این سازمان تعدادی از مسایل خود را حل می کند و می تواند به حیات خود ادامه دهد ولی جهان چند قطبی و فلسفه اورآسیایی الگوی جدید هماهنگی را ایجاد می کنند و آن تشکیل مجمع جدید کشورها به نام «گفتگوی اورآسیایی» یا «مجمع اورآسیایی» (یا حتی «کنفرانس اورآسیایی») است. همه بازیگران کلیدی اورآسیایی که شریک ضرورت برقراری نظام جهانی چند قطبی بوده و به همگرایی با موفقیت منطقه ای علاقه مند باشند و باید عضو این ساختار شوند.

با عنایت به اینکه روسیه در فضای ژئوپلیتیکی اورآسیا جایگاه مرکزی دارد، می توان «گفتگوی اورآسیایی» را به مجموعه ای از محورها با تقاطع در مسکو تصور نمود:

- محور جنوب غربی: آنکارا - مسکو،

- محور جنوبی: تهران - مسکو

- محور جنوب شرقی - ۱: اسلام آباد - مسکو

- محور جنوب شرقی - ۲: دهلی نو - مسکو

- محور شرقی: پکن - مسکو

بین همه این مراکز قدرت پیوندهای مکمل و ساختارهای مربوطه ایجاد خواهند شد.

با توجه به درجه بالای همگرایی، بعید است که قدرت های بزرگ منطقه ای به اتحادیه اورآسیایی ملحق شوند. روسیه و کشورهای جامعه مشترک المنافع هم احتمالاً نمی توانند در همگرایی پیرامون مراکز دیگر اورآسیایی شرکت کنند. ولی اجرای همه این مراحل همگرایی نه تنها برای مجریان آنها بلکه برای سایر قدرت های اروپایی اهمیت دارد که از این نظر حتی کشورهایی که در اتحادیه اورآسیایی شرکت نکنند، به موفقیت آن علاقه مند خواهند بود. عکس این ادعا هم صحت دارد: روسیه و کشورهای جامعه مشترک المنافع باید از ابتکارات همگرایانه کشورهای دیگر اورآسیایی حمایت هر چه بیشتری بکنند.

اگر مهمترین امتیازات اعضای بالقوه گفتگوی اورآسیایی را با هم جمع کنیم، یک تصویر چشمگیر به دست خواهیم آورد:

- چین (اقتصاد نیرومند، توان عظیم انسانی، پیشرفت در زمینه فناوری و تمدن اصیل و ویژه)،

- روسیه (توان هسته ای، سرزمین عظیم، منابع سرشار طبیعی، سنت های استقلال سیاسی و فرهنگ ویژه)

- ایران (گسترش فعالین اندیشه های سیاسی و مذهبی خود در جهت نجات جهان، فرهنگ باستانی، مخالفت شدید با جهان تک قطبی، با جهانی سازی غربی و فرهنگ پست مدرن)

- هند (توسعه سریع صنایع و فناوری های بالا، توان جمعیتی و فرهنگ باستانی)،

- ترکیه (توسعه پویا و سریع، فعالیت ژئوپلتیکی در منطقه و ویژگی های اجتماعی - فرهنگی)،

- پاکستان (سلاح های هسته ای، توان جمعیتی، توان بالقوه فرهنگی سیاسی فعال اسلامی).

در حالی که برای این کشورها به تنهایی بسیار دشوار است که با ایالات متحده و غرب رقابت کنند، آنها همه با هم نیروی عظیم جهانی را تشکیل می دهند که قادر است شرایط خود را به غرب دیکته کند (و حد اقل از حق رفتار آزاد در فضای کشورهای خود و مناطق مجاور نفوذ بدون ترس از صدور انقلاب های رنگین و سایر راهبرد های تخریبی غرب دفاع کنند).

جهان چند قطبی، اتحادیه اورآسیایی و اندیشه اورآسیایی به تعبیر وسیع کلمه با هم پیوند ناگسستنی دارند. اگر ما با هم از حق خود برای حفظ و توسعه شیوه زندگی تمدنی منحصر به فرد خود دفاع نکنیم، استقلال خود را از دست داده و از روی صفحه روزگار محو خواهیم شد. لذا اندیشه اورآسیایی و نظام چند قطبی جهانی از جمله شرط های انکارناپذیر و مطلق ساخت آینده هستند.

ولادیمیر پوتین این واقعیت را به وضوح درک می کند. رهبران قدرت های بزرگ اورآسیایی دیگر نیز باید با همین وضوح به این واقعیت پی ببرند.

اشتباه سرنوشت ساز ارتشبد ماکاروف

ولادیمیر شکین

بیانات ارتشبد نیکلای ماکاروف رئیس ستاد کل نیروهای مسلح فدراسیون روسیه مبنی بر اینکه ایران و کره شمالی «خطر هسته‌ای» فراهم می‌کنند که این مطلب در برنامه شبکه تلویزیون «راشا تودی» عنوان شد، یک توفان از واکنش‌های رسانه‌های گروهی روسی و خارجی و خشم بر حق محافل سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران را برانگیخت.



دوستان تهران از این اظهارات یک مسئول بلندپایه نظامی اظهار تعجب می‌کنند در حالی که «شاهین»‌های اسرائیل و آمریکا از فرط خوشحالی دست به دست می‌مالند که روسیه بالاخره از طرف آن‌ها به جنگ اطلاعاتی علیه ایران پرداخته است.

تا کنون سئوالات درباره «شلیک» پر سروصدای ماکاروف از پاسخ‌ها بیشتر بوده است. آیا این نقطه نظر شخصی رئیس ستاد کل یا یک «موضع گیری حسابگرانه جدید» کرملین است که با مسئولین عالیمقام کشور هماهنگ شده باشد؟ این اظهارات ضد ایرانی ماکاروف در شبکه «راشا تودی» که در آستانه مراسم تحلیف ولادیمیر پوتین و سفرهای وی ابتدا به واشنگتن برای شرکت در اجلاس سران گروه ۸ و سپس به بیت المقدس (اسرائیل) بیان شد، ارزیابی‌های ضد و نقیض کارشناسان بین‌المللی را موجب شد. رسانه‌های گروهی مملو از نتیجه‌گیری‌های نگران‌کننده‌ای شد که گویا ستاد کل فدراسیون روسیه یعنی بالاترین نهاد نظامی کشور، بالاخره به وجود خطر هسته‌ای برای روسیه از سوی ایران و کره شمالی اعتراف کرده است. ولی بهتر است که کره شمالی، همسایه ما را که در حقیقت امر به برخورداری از سلاح‌های هسته‌ای نزدیک شده و می‌خواهد بالاخره پرتاب با موفقیت موشک بالیستیک قاره پیما را به عمل آورد و در آینده نزدیک آزمایشات زیرزمینی یک دستگاه هسته‌ای را اجرا نماید، کنار بگذاریم.

ببینم رئیس ستاد کل بر چه اساسی درباره وجود «خطر هسته‌ای» صحبت می‌کند که از ایران که در واقع کشور دوست ماست، بر می‌آید؟ او که این حرف‌ها را بر زبان می‌آورد، به خوبی می‌فهمد که همانا روسیه بود که به ایران در زمینه ساخت نیروگاه اتمی صلح آمیز بوشهر و تبدیل کردن جمهوری اسلامی ایران به قدرت هسته‌ای کمک کرد. آیا با شرکت نیکلای ماکاروف بود که طرف روس از صدور سامانه‌های کاملاً دفاعی اس-۳۰۰ به ایران امتناع کرد که می‌توانست حد اقل از نیروگاه اتمی بوشهر، این پروژه اجرا شده توسط خود روسیه، دفاع نماید؟ ولی این واقعیت با ادعاهایی که «خطر ایرانی» رو به رشد گذاشته و اینکه «این تهدید همیشه وجود دارد» سازگار نیست. اظهارات ارتشبد فدراسیون روسیه درباره خطر هسته‌ای در شرایطی بسیار عجیب و غریب به نظر می‌آید که دمیتری مدودف رئیس جمهور فدراسیون روسیه، ولادیمیر پوتین نخست وزیر فدراسیون روسیه و سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه بارها تأکید نموده‌اند که طرف روس دلایل مستند دال بر اینکه ایران فناوری‌های نظامی هسته‌ای را توسعه می‌دهد، ندارد که کشورهای غرب به سرکردگی ایالات متحده هم از این دلایل برخوردار نیستند. بیش از این، رهبران روسیه همیشه بر حق تهران برای توسعه برنامه «اتم صلح آمیز» تأکید می‌کنند.

جدیداً اظهارات روسای سرویس های ویژه اسرائیل و نتیجه گیری های ۱۶ مؤسسه جامعه اطلاعاتی ایالات متحده در سراسر جهان پیچید که به موجب آن هیچ گونه خطر هسته ای از سوی ایران بر نمی آید. با این وجود رئیس ستاد کل روسیه اعتراف می کند که «تحلیلی که ما همراه با آمریکایی ها انجام دادیم، ثابت می کند که این احتمال هست و خطر وجود دارد. ما با ضرورت ایجاد پدافند ضد موشکی موافقت کردیم». در این صورت چطور می توان اظهارات باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا را مبنی بر اینکه آمریکا از در نظر گرفتن «عامل ایرانی» ضمن ساخت سپر ضد موشکی در اروپا امتناع کرده است، تعبیر کرد؟ ولادیمیر پوتین ضمن تشریح اصول تصحیح راهبرد امنیت ملی - دولتی کشور صریحاً به خطر برای روسیه و متحدانش نه از ایران بلکه از گسترش ناتو به شرق از طریق حلقه زدن دور مرزهای روسیه به وسیله سامانه های «دفاعی» ضد موشکی اشاره نمود.

چه چیزی در موضع گیری روسیه نسبت به ایران تغییر کرده یا می کند؟ وزارت دفاع روسیه در گذشته وجود خطر هسته ای از سوی کره شمالی و ایران برای روسیه را نفی کرده و تأکید می نمود که این دو کشور از توان کافی برای ساخت سلاح های هسته ای و وسایل حمل کننده آن برخوردار نیستند. شاید ژنرال ماکاروف گزارشی با اطلاعات موثق از اداره کل اطلاعات، سرویس راهبردی خود دریافت کرده باشد که در آن آمده باشد که تهران هم اکنون مشغول طراحی محرمانه سلاح های هسته ای است که این امر با نتیجه گیری صدها گزارش بازرسان و ناظران بین المللی آژانس بین المللی انرژی اتمی مغایرت دارد که وجود جنبه نظامی برنامه هسته ای ایران را نفی می کنند؟ به عبارت دیگر، می توان به این نتیجه رسید که تمام شبکه جاسوسی غرب و اسرائیل نتوانست نشانه های طراحی سلاح های هسته ای در استحکامات زیر زمینی ایران را کشف کند ولی اداره کل اطلاعات این کار را کرده است.

یا اینکه این اداره که زیر نظر شخص ژنرال ماکاروف نوسازی شده و «به صورت مفید و بهینه کاهش یافته است»، بیش از این نمی تواند اوضاع نظامی و سیاسی کشورهای خاور نزدیک و میانه را به صورت عینی و بی طرفانه ارزیابی نماید؟ به نظر می آید که حق با آن کارشناسان نظامی است که یادآوری می کنند که سرویس های ویژه در نبودن اطلاعات دقیق و موثق از مأموران نفوذی، بیش از پیش به تحلیل به اصطلاح «منابع باز» متوسل می شوند. در شرایطی که جنگ واقعی اطلاعاتی علیه جمهوری اسلامی ایران جریان دارد، به آسانی می توان در باطلاق اطلاعات کاذب تعمدی غرق شد. در شرایطی که هدف این تبلیغات، متهم کردن ایران فقط بر اساس سوء ظن به اینکه این کشور به سوی بمب هسته ای دست دراز کرده است، تا بدین وسیله ضربات موشکی و بمباران تأسیسات هسته ای آن توجیه شود، روشن است همه اظهارات ضد ایرانی بر کدام آسیاب آب می ریزند. در نتیجه، ممکن است روابط بین جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه بی خود و بی جهت تیره شود. و حالا مقامات ایران حق دارند از سفیر روسیه در تهران در باره اظهارات عجیب و غریب رئیس ستاد کل توضیحات خواسته و حتی وابسته نظامی روسیه را که تنها نماینده تام الاختیار وزارت دفاع فدراسیون روسیه در ایران است، اخراج نمایند. بالاخره ستاد کل که نهاد عالی نظامی روسیه است، غیر از وابسته نظامی می تواند از چه کسی درباره «خطر هسته ای ایران» اطلاعات دریافت کند؟

البته ممکن است این حوادث رخ ندهد. از قرار معلوم، ایرانیان اصولاً ملت صبوری هستند و در برابر هر عود غوغای ضد ایرانی پادزهر تولید کرده اند. همکاران ایرانی ما در سطوح مختلف درباره با موقعیت های پیچیده ای که مسکو به خاطر مغالزه بیش از حد با «شرکای غربی» بدان افتاده است، ابراز درک و فهم نموده اند. ایرانیان به خوبی یادشان است که روسیه طی پنج سال

اخیر چهار بار رسماً در شورای امنیت سازمان ملل متحد از تحریم های فلج کننده ضد ایرانی پشتیبانی کرده و در سال ۲۰۰۸ حتی از خواست های غرب جلوتر رفته و از صدور سامانه دفاعی اس-۳۰۰ به ایران خودداری نمود. به عنوان نمونه تازه و اسفناک می توان به مسأله لیبی اشاره کرد که روسیه در شورای امنیت سازمان ملل متحد با «پروازهای انسان دوستانه» هواپیماهای غرب به لیبی سازش کرد که این امر به معنی بمباران شهرهای صلح آمیز یک قدرت مستقل عربی و حمایت هوایی از دسته های مسلح غیرقانونی بود.

چطور می توان این حرف های رئیس ستاد کل فدراسیون روسیه را تعبیر کرد که «بسیاری از کشورهایی که داشتن سلاح های هسته ای را اعلام نمی کنند، در واقع صاحب آن هستند؟» چرا امیر ناکام ارتش ما در این زمینه بر خلاف ذکر «خطر ایرانی» نزاکت سیاسی به خرج داده و مستقیماً اسرائیل را ذکر نکرد؟ ریاست اسرائیل بر خلاف تهران از راه دادن بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی به تأسیسات هسته ای و امضای پیمان نامه منع اشاعه سلاح های هسته ای قطعاً امتناع کرده و این سلاح ها را تنها برای ارباب ایران و کشورهای عربی یعنی حریفان اسلامی خود نگه می دارد. ولی تهران نمی تواند بالاخره پاسخ این پرسش را دریافت کند که «چرا اسرائیل حق دارد و ایران حق ندارد؟» حتی حق ندارد برنامه ملی اتم صلح آمیز خود را با خیال راحت توسعه دهد. هیچ یک از قدرت های جهان و هیچ نهاد بین الملل اعم از سازمان ملل یا آژانس بین المللی انرژی اتمی در این مورد توضیحات نمی دهند. «کمیته حزبی واشنگتن» و لابی بانفوذ صهیونیستی در آمریکا و کشورهای اروپایی و حتی در روسیه مانع از این کار می شوند.

سخنان نیکلای ماکاروف را می توان به عنوان اجازه یا موافقت مسکوت روسیه با اجرای عملیات جنگی اسرائیل و آمریکا علیه ایران تعبیر نمود. رئیس ستاد کل، پیش از این یک مقام نظامی باشد، مقام دولتی است و او باید از معلومات ابتدایی درباره اوضاع نظامی و سیاسی برخوردار باشد. به همین علت بی سوادی این مسئول عالی نظامی باعث نگرانی می شود که معتقد است که افراطیون هم اکنون زمام امور جمهوری اسلامی ایران را در دست دارند و اینکه اسلام گرایان بدتر می توانند به قدرت برسند. چطور می توان حرف های او را تعبیر کرد که این خطرات رو به رشد گذاشته و اینکه «روسیه به منظور مقابله با این تهدید ها حاضر است با کشورهای دیگر همکاری کند؟» شاید با اسرائیل و آمریکا بخواهد همکاری کند؟ شرق، امر باریکی است و تهران برای ملت ایران مقدس است. لذا اظهارات رئیس ارتشی روس مبنی بر اینکه «اگر اسلحه (یعنی سلاح های هسته ای - ایران رو) به دست افراطیون بیفتد، این امر برای امنیت بین المللی خطرناک خواهد بود»، توسط ایرانیان به عنوان یک نوع توهین غیرقابل قبول تلقی می شود.

سخنان ماکاروف با «موقعیت تاریخی» مناسبی مصادف شد. بزودی ولادیمیر پوتین به قدرت می رسد. اگر تأکید بر شناسایی وجود «خطر هسته ای ایران» توسط ستاد کل فدراسیون روسیه بایستی به پوتین کمک کند، این دوستی خاله خرسه بیش نخواهد بود. اظهارات ضد ایرانی مسکو به عنوان خوش خدمتی به غرب و اسرائیل باعث آبروریزی و افت اعتبار روسیه می شود. عجیب است که رئیس ستاد کل که باید نقطه نظر خود را داشته باشد و شخصاً معادلات نیروهای اساسی در صحنه بین المللی را ارزیابی نماید، این واقعیت آشکار را نادیده می گیرد که واشنگتن و شخص باراک اوباما که برنده جایزه صلح نوبل است، به جنگ در خاور میانه بزرگ احتیاجی ندارد. اولاً، در صورت وقوع هر مناقشه مسلحانه در این منطقه کسی باور نخواهد کرد که ایالات متحده در آن دست ندارد. روابط پیچیده آمریکا با جهان اسلام در نتیجه این مناقشه شدت بیشتری خواهد یافت. ثانیاً، در این صورت ایالات متحده ناگزیر به رویارویی مسلحانه بین تمدن ها کشانده خواهد شد از جمله در منطقه خلیج فارس.

همین وضع اوضاع ژئوپلیتیکی در نزدیکی مرزهای جنوبی روسیه را شدت بخشیده و برای قفقاز بزرگ و آسیای مرکزی عواقب غیرقابل پیشبینی به بار خواهد آورد. پس چرا ژنرال بلندپایه روس یک بار دیگر روغن بر آتش می ریزد تا این دیگ مصیبت های راهبردی برای روسیه بیشتر بجوشد؟

از قرار معلوم، اشتباهات و لغزش های راهبردی ژنرال ها برای دولت گران تمام می شود. در جهان متمدن رسم است که اگر اظهارات شخص مسئولی چون رئیس ستاد کل با مواضع رسمی دولت و رئیس جمهور به عنوان فرمانده کل قوا مطابقت نداشته باشد، چنین مسئولی از همه مقام های خود استعفا می دهد. اگر این کار را بکند، رئیس جمهور فوراً او را برکنار می کند زیرا این شخص به اعتبار قدرت عالی دولت لطمه زده و منابع راهبردی کشور را خدشه دار نموده است. تازه مسئولین عالیمقام دفاعی بیت المقدس و واشنگتن اعتقاد ندارند که ایران امکانات خود را تا ساخت واقعی سلاح های هسته ای گسترش خواهد داد.

چندی پیش بنی گالاتس رئیس ستاد کل ارتش اسرائیل نتیجه گیری های سازمان اطلاعات نظامی را اعلام کرد که مطابق آن از موقعی که ایران درباره ساخت سلاح های هسته ای تصمیم سیاسی بگیرد. برای این کار یک سال وقت لازم خواهد داشت. جالب توجه است که او بر خلاف رئیس ستاد کل روسیه درباره خطر اجتناب ناپذیر ایرانی صحبت نکرد. لئون پانتا وزیر دفاع آمریکا هم با او در این زمینه موافق است. وی در گزارش خود برای کمیته کنگره تکرار کرد که ایران به غنی سازی اورانیم ادامه می دهد ولی درباره آغاز اجرای برنامه هسته ای نظامی تصمیم سیاسی نگرفته است .

لحن جنگ جویانه سخنان ژنرال ماکاروف با موضع گیری تغییر ناپذیر روسیه مبنی بر حل و فصل مسأله ایران از راه دیپلماتیک و بدون شانتاژ، تشدید تحریم ها و به بن بست انداختن مقامات حاکم بر ایران که توسط سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه اعلام شد، هم خوانی ندارد. در غیر این صورت ایران مجبور خواهد شد درباره خروج از پیمان نامه منع اشاعه سلاح های هسته ای و ساخت بمب اتم تا ۲-۳ سال آینده تصمیم بگیرد و تا ۵-۱۰ سال آینده صاحب زرادخانه هسته ای قابل توجهی بشود که از نظر کیفیت و کمیت با زرادخانه اسرائیل قابل مقایسه باشد. دو هفته پیش محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران طی مصاحبه با تلویزیون آلمان اظهار داشت: «وقتی ما می گوئیم که بمب اتم نمی سازیم، ما واقعاً آن را نمی سازیم. اگر می خواستیم سلاح های هسته ای را به دست آوریم، با صدای بلند این نیت خود را اعلام کرده و سپس سلاح ها را می ساختیم. ما از کسی نمی ترسیم و کسی اعم از آمریکا، اسرائیل، ناتو و همه آن ها با هم نمی توانند جلوی ما را بگیرند». ولی مشکل بتوان تصور کرد که تهران حتی بعد از به دست آوردن این نوع سلاح ها، سعی کند اسرائیل را از بین ببرد. فراموش نشود که ضربه هسته ای ایران به اسرائیل می تواند هم یهودیان را به قتل برساند و هم فلسطینی ها را. صحنه خاور میانه بزرگ برای صدها سال آینده صاحب کانون های هسته ای بدتر از چرنوبیل و فوکوشیما شده و تمام جهان در معرض خطر بروز جنگ جهانی سوم قرار خواهد گرفت.

هنگامی که در ماه های اخیر اوضاع پیرامون به اصطلاح «بحران هسته ای ایران» بیش از پیش شدت یافت و ایران با خطر ضربات جنگی از سوی اسرائیل و آمریکا روبرو شد، آیت الله خامنه ای رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران یک بار دیگر فتوایی را ابلاغ نمود که به موجب آن ساخت سلاح های هسته ای حرام است که ایران این گناه را مرتکب نخواهد شد. هر مسلمان مؤمن در روسیه می داند که اجرای فتوا، الزام آور است. جای تأسف است که رئیس ستاد کل روسیه که از شرق دور است ولی ناگهان بر اساس میل خود به غرب نزدیک شد، از این واقعیت اطلاع ندارد.

آیا رویارویی عربستان سعودی با ایران آینده دارد؟

نیکلای کالچوگین

در حال حاضر ایران بر حق، خود را به عنوان بانفوذترین قدرت خاور میانه معرفی می‌کند. موقعیت جغرافیایی این کشور، ذخایر سرشار نفت، موفقیت‌ها در زمینه پژوهش‌های هسته‌ای، برنامه فضایی ملی، فناوری‌های نسبتاً توسعه یافته در بخش‌های دیگر معاصر و جمعیت جوان و کثیر این کشور از جمله عوامل کلیدی نفوذ فزاینده تهران هستند. ایالات متحده و متحدان غربی آن این توسعه مثبت ایران را قبول ندارند. طبق برآوردهای غربی، رژیم کنونی ایران که نیرومندترین رژیم غیر وابسته به راهبرد سیاسی غرب در خاور میانه است، گویا منطقه خاور میانه را بی‌ثبات کرده و همسایگان خود را تحریک می‌کند که در میان آن‌ها عربستان سعودی، کشوری که به واشنگتن پیوند تنگاتنگی خورده و مانند ایران مدعی رهبری منطقه‌ای است، جایگاه ویژه‌ای دارد.



«بیداری عربی» که توسط آمریکا و متحدانش در ناتو تحریک شد، در داخل کشورهایی چون تونس و مصر به وجود آمده و به سراسر منطقه گسترش یافت و موجب بی‌ثباتی اوضاع خاور میانه گردید. و حالا به نظر می‌آید که ایران اسلامی از «بهار عربی» بهره بیشتری می‌گیرد تا خود ایالات متحده.

اولاً، نقش مصر که همیشه مخالف جمهوری اسلامی ایران بود و نیز نقش لیبی که قطعاً دوست تهران نبود، کاهش یافته است. ولی عربستان سعودی کماکان رهبر اتحادیه کشورهای عرب می‌باشد. لیکن باید این واقعیت مهم را در نظر گرفت که رهبری آن نه بر اعتبار سیاسی بلکه عمدتاً بر امکانات مالی در زمینه نجات کشورهای مذکور از ورشکستگی استوار است.

ثانیاً، روند بیداری اسلامی که از اواخر سال ۲۰۱۰ شروع شده و موجب سقوط چند رژیم دیکتاتوری شد که جمهوری اسلامی ایران هرگز با آن‌ها روابط دوستانه نداشت، همچنان ادامه دارد. بر کسی پوشیده نیست که تأثیر انقلاب اسلامی ایران یکی از عوامل این تحولات می‌باشد. رژیم اسلامی در ایران ثابت می‌کند که یک کشور می‌تواند حتی در شرایط تحریم‌های اقتصادی، فشار بین‌المللی و تهدیدهای نظامی به خوبی توسعه یابد. تسلط بر انرژی هسته‌ای، مایه افتخار ملی ایران است. در جهان تعداد محدود کشورهایی وجود دارند که می‌توانند بر چرخه هسته‌ای مسلط شوند. موفقیت‌ها در زمینه توسعه انرژی هسته‌ای و پیشرفت برنامه هسته‌ای مورد قدردانی روحانیت عالی حاکم بر ایران شد زیرا نه تنها اعتبار بین‌المللی آن‌ها را بالا می‌برد بلکه به طور کلی کارایی رژیم‌های اسلامی در کشورهای اسلامی را به اثبات می‌رساند.

ثالثاً، رژیم سعودی که سیاست ایران‌هراسی را دنبال می‌کند و بی‌چون و چرای سیاست خصمانه آمریکا نسبت به ایران پیروی می‌نمایند، به لحاظ سیاسی برای دولت‌های جدید بعضی کشورهای منطقه متحد قابل قبولی نیست. ملت‌های مسلمان منطقه به آن درجه پختگی سیاسی رسیده‌اند که بیش از این از سرکوب و زورگویی نمی‌ترسند که همین امر باعث سقوط

رژیم های دیکتاتوری عربی گردید. با عنایت به احتمال تقویت نفوذ نیروهای اسلامی در مصر و تونس، بعید است که آنها از رژیم های سلطنتی حاشیه خلیج فارس در مقابله آنها با ایران حمایت کنند.

رابعاً، واشنگتن ضمن تشدید وخامت اوضاع منطقه و با استفاده از عامل خطر تخیلی ایرانی، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را به خرید تسلیحات و مهمات آمریکایی وادار می کند. از قرار معلوم، منطقه دیگری در جهان وجود ندارد که به اندازه منطقه خلیج فارس برای صنایع دفاعی آمریکا جذابیت داشته باشد. روند پر هزینه نظامی کردن پادشاهی های این منطقه ده ها سال است که ادامه دارد و آنها را به انبار تسلیحات تولید شده در آمریکا و اروپا تبدیل نموده است. این امر علاوه بر تشدید وابستگی سیاسی و نظامی آنها به غرب، باعث فرار سرمایه، افزایش هزینه های نظامی، کاهش تأمین مالی سایر بخش های بودجه های ملی و بالتبع نارضایتی مردم شده است. واقعیت این است که این خریدها امنیت داخلی آنها را تأمین نمی کنند زیرا حتی پیشرفته ترین سامانه های تسلیحاتی نمی توانند در جامعه ثبات برقرار کنند.

و بالاخره باید این واقعیت را در نظر داشت که طبق اطلاعات رسمی که در سایت «ویکی لیکس» منتشر شد، ذخایر واقعی نفت عربستان سعودی از آنچه که این کشور رسماً اعلام می کند، به مراتب کمتر است. این اطلاعات در گزارش های دیپلمات های آمریکایی از ریاض منعکس شده است. بعید نیست که ذخایر واقعی به میزان ۳۰۰ میلیارد بشکه (حدود ۴۰٪) کمتر از ذخایر اعلام شده باشد. این اطلاعات بر مذاکرات رئیس سابق بخش اکتشافی شرکت انحصاری نفتی سعودی «آرامکو» با سرکنسول ایالات متحده در این کشور در نوامبر سال ۲۰۰۷ استوار است. وی در همان زمان گفته بود که عربستان نمی تواند صادرات اعلام شده نفت را تأمین کند. همچنین اشاره می شود که تقریباً در سال ۲۰۱۲ تولید نفت عربستان سعودی به اوج خود رسیده و بعد از آن رو به کاهش گذاشته و این پادشاهی را به تدریج از منبع درآمد اساسی آن محروم خواهد کرد. نباید فراموش کرد که عربستان در همه شاخه های دیگر صنایع از ایران آشکارا عقب مانده است.

در خاتمه باید گفت که بیش از ۳۰ سال است که ایالات متحده و غرب مشغول جنگ اقتصادی، روانی و تبلیغاتی علیه ایران هستند که عربستان سعودی در این جنگ از طرف دشمنان جمهوری اسلامی ایران به طور مستقیم شرکت می کند. با این حال، در سال های اخیر در صحنه بین المللی تحولاتی در معادلات نیروها به نفع ایران صورت گرفته است که این کشور باید از ایالات متحده به خاطر حل مسأله عراق و افغانستان تشکر کند. آمریکا این دو کشور را به کشورهای شیعه و متحدان ایران تبدیل نموده است. از سوی دیگر، همانطور که در فوق اشاره شد، «بهار عربی» در منطقه در حد زیادی رژیم های دوست ایران را روی کار آورده است.

و بالاخره ایران عضو جنبش عدم تعهد است که دربرگیرنده حدود ۸۰ کشور جهان است که سلطه جویی آمریکا و اروپا را رد می کنند. ایران از همین رو میتواند روی حمایت متحدان مهمی چون روسیه و چین حساب کند که ترجیح می دهند به جای حضور آمریکایی - اسرائیلی که خطر بی ثباتی را به بار می آورد، با همسایه نیرومند و با نفوذی چون ایران سر و کار داشته باشند. نباید فراموش کرد که ایران تولید کننده دوم بزرگ جهانی گاز و صادر کننده سوم نفت است و از این نظر از عربستان سعودی تقریباً دست کمی ندارد. بنا براین، آینده مال جمهوری اسلامی است و نه پادشاهی سعودی. ریاض که یکی از اقمار آمریکا در منطقه شده و در واقع حق حاکمیت خود را از دست داده است، نمی تواند سیاستی را دنبال کند که جوابگوی منافع ملی نباشد. به عقیده نگارنده این سطور، نه ایران بلکه احتمال ورشکستگی داخلی سیاسی، برای موجودیت رژیم سلطنتی در عربستان سعودی مهمترین خطر را به وجود می آورد.

ماکاروف به عنوان تشخیص بیماری مغز ارتش

در اکتبر سال ۲۰۰۹ دمیتري مدودف رئيس جمهور و فرمانده كل قواي فدراسيون روسيه مدت خدمت نظامي نيكلاي ماکاروف را تا ۶۵ سالگي تمدید کرد. در همان زمان سرهنگ آلکسی کوزنتسوف سخنگوی رسمی وزارت دفاع تشریح کرد که مهلت خدمت نظامی رئیس ستاد کل تا سال ۲۰۱۲ تمدید گردیده است. به نظر می‌آید که رئیس ستاد کل در آستانه بازنشستگی «تفکر راهبردی‌اش» از بصیرت بی نظیری برخوردار شده است. این امر قابل درک



است: او در سه جا تحصیل کرده و همه این مؤسسات آموزشی را با مدال طلا تمام کرد (در سال ۱۹۷۱ دانشگاه عالی فرماندهی نظامی به نام شورای عالی، در سال ۱۹۷۹ آکادمی فرونزه و در سال ۱۹۹۳ آکادمی نظامی ستاد کل نیروهای مسلح فدراسيون روسيه)، دانش او به قدری زیاد است که در پنج چمدان هم جا نمی‌شود و حالا او هوس کرده است به کار خود ادامه دهد ولی به سن بازنشستگی رسیده و چیزی جزء «گروه بهشتی» سردیوکوف (وزیر دفاع) برای او باقی نمانده است. در این شرایط چه باید کرد؟ او باید مفید بودن خود را به اثبات برساند و چیزی پیشنهاد کند که در اذهان مقامات حاکم (چه در روسیه و چه در غرب) این ذهن ایجاد شود که «اوضاع جهانی اینقدر آرام نیست که نیکلای ماکاروف بتواند بازنشسته شود». از همین رو بود که رئیس ستاد کل در برنامه شبکه تلویزیونی «راشا تودی» یک مطلب فوق العاده راهبردی بیان نمود.

واضح و روشن است که اظهارات نیکلای ماکاروف رئیس ستاد کل روسیه قبل از همه پاسخگوی منافع راهبردی ایالات متحده، ناتو و اسرائیل است. نیکلای ماکاروف با شناسایی وجود خطر هسته‌ای از سوی ایران و کره شمالی بیانات دمیتري مدودف و ولادیمیر پوتین، فرماندهان کل فعلی و آینده قوای روسیه را تکذیب کرده و سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه را هم به عنوان دروغ گو معرفی نموده است.

نیکلای ماکاروف ناخواسته به وزارت دفاع و جوامع اطلاعاتی ایالات متحده و اسرائیل هم نارو زده است. در حال حاضر آن‌ها به این توافق و اجماع رسیده‌اند که برنامه هسته‌ای ایران هیچ خطری ایجاد نمی‌کند. که بعد از آن رئیس ستاد کل روسیه «با لباس سفید طهارت» ظاهر شده و عکس این موضوع را اعلام نمود. ولی بر چه اساسی این کار را کرده؟ اداره کل اطلاعات که چشم و گوش ستاد کل است، با استفاده از امکانات رسمی (وابسته‌های نظامی) و غیررسمی (شبکه‌های جاسوسی) خود برای نیکلای ماکاروف گزارش اطلاعاتی تهیه می‌کند. مسایلی چون مخفی کاری، رژیم اسناد محرمانه و امثال این حرف‌ها قابل بحث نیست. ولی ماکاروف که حرف «الف» را بر زبان آورد، باید حرف «ب» را هم بگوید یعنی به منبع اطلاعات که بر اساس آن این نتیجه را گرفت، اشاره کند. البته لازم نیست که همه جزئیات را اعلام کند زیرا همه ما بالغ و با تجربه هستیم و بعضی چیزها سرمان می‌شود. اگر نیکلای ماکاروف می‌گفت: «بر اساس اطلاعات ویژه‌ای که به دست آمده است، معتقدم که...» بسیاری از سؤال‌ها برطرف شده و سؤال اساسی شکل دیگری به خود می‌گرفت که آیا منبع اطلاعات وی موثق و قابل اطمینان است یا خیر. ولی خود ماکاروف از این سؤال‌ها کنار می‌ماند. و حالا می‌بینیم که این دارنده سه مدال طلا حتی نتوانست کاری بکند که از این مخمسه جان سالم به در برد.

و این در حالی است که رئیس ستاد کل در بهترین فرصت باید با انضباط ترین شخص کشور باشد زیرا وزن هر حرف او از بیانات هر شخصیت دولتی و به خصوص سیاسی وزن و ارزش به مراتب بیشتری دارد. ستاد کل، مغز ارتش است. سخن رئیس ستاد کل به میلیاردها و میلیاردها روبل می‌ارزد که در صنایع دفاعی، همکاری نظامی فنی، برنامه‌های بسیجی و تصمیمات سیاسی سرمایه‌گذاری شده است. شاپوشنیکوف، آنتونوف، واسیلیفسکی و اوگارکوف از همین نوع رؤسای ستاد کل بودند. ولی زمان آن شخصیت‌های بزرگ گذشته و انحطاط عمومی جامعه باعث شد که شخصیت‌هایی چون نیکلای ماکاروف وارد صحنه شوند. اگر این شخص «راهبردی» از این حرف‌های زننده افسانه‌وار بر زبان می‌آورد، می‌توان از اینجا دو نتیجه گرفت: اولاً، یک حراف بی مسئولیت در رأس ستاد کل نیروهای مسلح روسیه قرار دارد و ثانیاً، نیکلای ماکاروف نه مغز ارتش بلکه وسیله تشخیص بیماری این مغز است.

عجیب است ولی حقیقت دارد: همه کارهای نیکلای ماکاروف به گونه‌ای به نفع اسرائیل تمام می‌شد. لازم نیست دوباره به قضیه هواپیماهای بدون سرنشین و امتناع از صدور سامانه‌های اس-۳۰۰ به ایران بپردازیم که «ایران رو» به دفعات این موضوعات را مورد بررسی قرار داده است. ماکاروف در سخنان اخیر خود که واکنش شدیدی را بر انگیزت، اظهار داشت: «بسیاری از کشورهایی که داشتن سلاح‌های هسته‌ای را اعلام نمی‌کنند، در حقیقت امر صاحب آن هستند». ویکتور بارانتس حق داشت که این حرفها را «ناجوانمردانه» ارزیابی کند: «بیايد به ایالات متحده و اسرائیل نگاه کنیم. در اسرائیل هم سلاح‌های هسته‌ای طراحی می‌شود ولی ما تا کنون هیچ‌جا نشینده‌ایم که ایالات متحده به خطر هسته‌ای ناشی از اسرائیل اشاره کرده باشد زیرا قواعد بازی اجازه این کار را نمی‌دهد. ولی نما خود را به عنوان شرکای دور از صداقت و درستکاری نشان می‌دهیم زیرا هنوز ضمانت ۱۰۰ درصدی به دست نیامده است که ایران و کره شمالی صاحب وسایل حمل‌کننده سلاح‌های هسته‌ای شده باشند. مهمات هسته‌ای آن‌ها نیز هنوز خام است».

فروتنی و رودربایستی که نیکلای ماکاروف در این مصاحبه از خود بروز داد، قابل درک نیست. تنها اسرائیل است که در رده کشورهایی که «اعلام نمی‌کنند» قرار می‌گیرد. این کشور قطعاً از راه دادن بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به تأسیسات هسته‌ای خود و از امضای پیمان‌نامه منع اشاعه سلاح‌های هسته‌ای قاطعانه خودداری می‌کند. درباره همین کشور در یکی از نشریات ستاد کل روسیه آمده است: «تعداد خرج‌های هسته‌ای (برآورد شده) برابر ۳۰۰-۲۵۰ است و وسایل حمل‌کننده آن‌ها با امکانات نیروی هوایی مطابقت دارد». درست است که طراح راهبردی نظامی گرفتاری‌های زیادی دارد ولی او می‌توانست فرصت پیدا کند که نشریات نهاد خود را بخواند.

ایگور کاروتچنکو طی تفسیری درباره بیانیه نیکلای ماکاروف نوشت: «در حال حاضر هیچ خطری از سوی ایران برای روسیه وجود ندارد زیرا ایران هنوز حتی وارد مرحله تکنولوژیکی آغاز طراحی مشخص سلاح هسته‌ای نشده است. آنچه که رئیس ستاد کل عنوان می‌کند، با بعضی امکانات نظری ارتباط دارد».

واژه «نظری» در این بند واژه کلیدی است. نظریه پردازی یکی دیگر از محاسن ماکاروف، این متخصص راهبرد نظامی می‌باشد. مسأله حتی این نیست که او از ماه می سال ۲۰۰۹ تا فوریه سال ۲۰۱۲ یعنی تا زمان انحلال، عضو کمیسیون مقابله با تلاش‌ها در جهت جعل تاریخ به ضرر منافع روسیه بود. او فوق لیسانس علوم سیاسی است و عنوان پایان‌نامه او «افراط سیاسی به عنوان الگوی رادیکال روند سیاسی و سازماندهی مقابله دولتی با افراط» می‌باشد.

بعید نیست که او اندیشه های اساسی این پایان نامه را در سال ۱۹۹۳ در مقام رئیس ستاد گروه بندی متحد نیروهای روسیه در تاجیکستان در ذهن خود پرورانده باشد. ولی دو واقعیت مانع از باور کردن این فرضیه زیبا می شود. نیکلای ماکاروف که در مقام مذکور خدمت کرده بود، نمی توانست از تلاش های ایران برای مهار زدن افراط اسلامی در تاجیکستان اطلاع نداشته باشد که دستخوش جنگ داخلی خونین شده بود. ایران و افراط اسلامی دو مفهوم ناسازگار هستند که این نظریه پرداز از ذکر این واقعیت خودداری می کند. ولی او در مصاحبه معروف خود ضمن ارزیابی «خطر ایرانی» می گوید: «اگر اسلحه (یعنی سلاح های هسته ای - ایران رو) به دست افراطیون بیفتد، این امر برای امنیت بین المللی خطرناک خواهد بود». در حال حاضر در ستاد کل روسیه به مشاوران عاقل ارج نمی نهند و به همین علت کسی به نیکلای ماکاروف، این امیر راهبردی ارتش گوشزد نکرد که او که درجه فوق لیسانس دارد و نظریه پرداز است، انگشت خود را به جای عوضی نشانه رفته و ایران را با پاکستان اشتباه گرفت که آنجا خطر افتادن سلاح های هسته ای به دست افراطیون حقیقتاً وجود داشت.

می توان بیانیه رسوایی بار، بی سواد و زننده نیکلای ماکاروف را مسخره کرد. ولی او به هدف اصلی خود رسید و آن نمایش آمادگی بی امان برای دفاع از منافع آمریکا و لابی غربی در روسیه است. ماکاروف نقش نجات دهنده برنامه های ساخت سپر ضد موشکی را ایفا کرده و احتمالاً روی دریافت «یک بشکه مربا و یک سبد بیسکویت» حساب می کند. او همزمان به واشنگتن و جهان پیام فرستاد که روسیه از خط ضد ایرانی و غربی دست نمی کشد و اینکه تا زمانی که او و رفقاییش در مقام های خود خدمت کنند، چیزی از طرف مسکو ایالات متحده را تهدید نمی کند.



